

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

اخلاق در قرآن - نظام ارزشی

چکیده

یکی از آن بحث‌هایی که مربوط به حقیقت انسان است و به گذشته و آینده او ارتباط دارد این است که متاسفانه نظام ارزشی نزد انسان مال، جاه، ثروت، مکنت و زمین و باغ است. دین آمده و بگوید نظام ارزشی چیز دیگری است.

در این قسمت فرموده اند که نظام ارزشی را خدا باید معین کند خیلی‌ها خیال می‌کنند که اگر وضع مالی‌شان خوب بشود این گرامیداشت و کرامت خدا برای آنها است نخیر، این چنین نیست این امتحان است و اگر - خدای ناکرده - مقداری مشکل مالی پیدا کند خدا - معاذالله - به آنها اهانت کرده، نه! اهانت نکرده است امتحان کرده است

در این قسمت با بعضی از باید و نباید‌ها و یا همان فضائل و رذائل اخلاقی که در مراحل اجرائی راهبرد نگاری و اقدام و عمل موثر می‌باشند آشنا میشویم.

واژه های کلیدی :

ارزش، تقوی، توکل، صبر، محبت ،

خلقت عالم براساس «حق» و جزء خطوط قرمز قرآن بودن آن

حالا وارد بحث اصلی بشویم؛ این بحث اصلی جزء خط‌های قرمز و جامع قرآن کریم است که چندین بار به عبارت‌های مختلف این مطلب را بیان کرده است و آن این است که کلّ نظام به «حق» خلق شده است و در کلّ نظام باطل نیست! ذات اقدس الهی که خالق این نظام است، نه اهل «لعب» و بازی است، نه در کار او بطلان راه دارد؛ فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ [۱۵] ما بازیگر نیستیم، یک؛ ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [۱۶] دو؛ ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطِلَالٍ﴾ [۱۷] سه؛ این سه طایفه بیان این مطلب است که بطلان در ساختار خلقت نیست! بازیگری در ساختار خلقت نیست! جزء «حق» در ساختار خلقت نیست!

تبیین براساس حق بودن خلقت عالم در جسم و روح و جامعه

ما از این جهت با سه امر روبه‌رو هستیم: یکی با بدن خود روبه‌رو هستیم - ما فعلاً کارمان با آن سیاه‌چاله‌های فلان گره که نیست! آن یک راه عمیق علمی دارد که اگر بفهمیم «طوبی لنا» و اگر نفهمیدیم هم به هر حال باید مشکل خودمان را حل کنیم - ما بدنی داریم که این ساختارش بازیگری نیست، بطلان نیست و جز «حق» چیز دیگر نیست؛ امر دوم اینکه روحی داریم که آفرینش آن با «لعب» و بازی نیست، با بطلان نیست و جز «حق» هم نیست! امر سوم اینکه اگر جامعه وجود جدایی داشته باشد، آن هم این چنین است و اگر جامعه وجود نداشته باشد، امت وجود نداشته باشد و حقیقت انسان یک حیثیت اجتماعی باشد، آن هم نه لهُو است و نه باطل و جز «حق» چیزی دیگر نیست، پس کلّ این نظام «حق» است! اینها جزء خطوط قرمز قرآن کریم است، یک آیه و دو آیه هم نیست؛ عامی نیست که قابل تخصیص باشد، مطلق نیست که قابل تقیید باشد، تا بگوییم در عالم، بطلان نیست، مگر در فلان جا! در

عالم، بازیگری نیست، مگر در فلان جا! اصلاً صدر و ساقه عالم بازیگری نیست! پس بطلان نیست، بازیگری نیست و جز «حق» نیست که حصر فرمود؛ البته این حصر قابل تخصیص و قابل تقیید نیست. این مطلب را در این آیه محل بحث توضیح می‌دهد.

باطل ناپذیری خلقت جسم و روح و جامعه و رسوایی دنیوی کیفر آن

فرمود ما به «حق» آفریدیم؛ یعنی چه؟ فرمود از بدن شما شروع می‌کنیم، این بدن شما یعنی این دستگاه ریه و روده و دستگاه گوارش شما براساس اصول فنی و طبی و سلامت خلق شده است، این روده و معده مثل ظرف خالی نیست که هر چه به آن بدهیم بپذیرد؛ اگر چیز صحیح دادی می‌پذیرد، هضم می‌کند و باعث فربهی شما می‌شود، اگر یک غذای مانده و سمی به آن بدهی بالا می‌آورد و قبول نمی‌کند؛ من این روده را، این معده را و این دستگاه گوارش را این‌طور آفریدم، شما چه کار می‌خواهی با آن بکنی؟ هر کاری که خلاف خلقت آن است با آن بکنی این معده نمی‌پذیرد! این برای بدن است. از بدن برویم بالا، روح شما؛ اگر کسی - خدای ناکرده - کینه نظام، کینه ملت، کینه امت، کینه همسایه و کینه برادر مؤمن را داشته باشد، این کینه یک غذای سمی است، این را اگر در دل خود جا بدهد، یک وقت بالا می‌آورد و آبرویش می‌رود. فرمود این‌طور نیست که کسی در جامعه کینه‌ای نسبت به نظام داشته باشد، نسبت به امت داشته باشد، نسبت به برادر ایمانی داشته باشد یا نسبت به اعضای خانواده و ارحام خود داشته باشد، مگر اینکه ما آن را یک وقت بالا می‌آوریم و آبرویش می‌رود، این کار را نکنید؟! نه در جهنم، بلکه در دنیا! نه در قیامت، بلکه در دنیا! فرمود این نظام، نظام «حق» است! شما با این روحان چه کار می‌خواهید بکنید؟ اوصاف باطل به این روحان بدهید، دو روز یا سه روز ممکن است نگه بدارید، دو سال یا سه سال ممکن است نگه بدارید، این در بین امور سه‌گانه فقط یک کار می‌کند: نه هضم می‌کند که از بین برود، نه مستور می‌کند که همیشه در کتمان نگه بدارد، کار سوم این است که بالا می‌آورد، یک وقت آبروی آدم می‌رود؛ کاری آدم انجام می‌دهد، حرفی آدم می‌زند، نوشته‌ای، گفتاری و رفتاری دارد که دفعتاً بالا آورده است؛ فرمود این ساختار خلقت است! در بخش سوم که جامعه است، جامعه اگر وجود داشته باشد و امت هم اگر وجود داشته باشد، آن هم به همین سرنوشت مبتلاست؛ انسان اگر از آن حیث اجتماعی کارهای سیاسی و جمعی بکند، آن هم همین‌طور است؛ لذا ظلم در عالم نمی‌ماند، اگر کسی بیاید در عالم بخواهد و براساس ظلم جامعه را اداره کند، او سرنگون می‌شود، هرگز ظلم نمی‌ماند! هرگز اجحاف نمی‌ماند! آن که عالم را آفرید، فرمود این جا جای باطل نیست. این مطلب بارها به عرض شما رسید که کار فلسفه و کلام با کارهای عمومی و جزئی فرق می‌کند؛ فلسفه و کلام مثل آن کوره‌های بلند هستند که شمش تولید می‌کنند؛ اما گوشواره و انگشتر و اینها را زرگرها باید درست بکنند. علوم جزئی، مثل فقه، مثل اصول، مثل اخلاق و مثل فنون دیگر، اینها مثل زرگرها هستند که گوشواره و انگشتر درست می‌کنند؛ اما آن کوره بلندی که شمش طلا تولید می‌کند، آن فلسفه و کلام است؛ یعنی در جهان چه خبر است؟ ما کار نداریم به این عصر و آن مصر، این زمان و آن زمین، این امت و آن امت، در جهان چه خبر است؟ این علمی که می‌گوید در جهان چه خبر است و هاضمه جهان بطلان نمی‌پذیرد، این فلسفه و کلام است؛ بعد علوم جزئی؛ مثل تاریخ، جامعه‌شناسی، سیاست و امثال آنها که علوم جزئی می‌باشند و زیر مجموعه آن هستند، این شمش‌های طلا را می‌گیرند و به صورت انگشتر و گوشواره درمی‌آورند؛ در فلان شهر این‌طور بود، در فلان کشور این‌طور بود یا در فلان عصر این‌طور بود، در فلان زمان این‌طور بود، این اصل کلی قرآن کریم است که فرمود هیچ باطلی در عالم جا ندارد؛ گوارش عالم آن را بالا می‌آورد، صاحب خود را از بین می‌برد و این هم کیفر اوست ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾، این را ما سرانجام بالا می‌آوریم؛ نه هضم می‌شود و نه مستور می‌شود، نه تبدیل می‌شود به یک عضو سالم و نه همین‌طور مانند دفتینه نگهداری می‌شود، این حتماً خودش را نشان می‌دهد و آبروی صاحب

خود را هم می برد ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾! قسمت ۱۱ / محمد / تسنیم

ارزشهای اخلاقی

در جریان ﴿لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ﴾ [۲۷] بعضی اهل معرفت نقل کردند که یک عرب مقتدر، ادیبی چند بیت درباره فضایل اخلاقی گفت، خیلی هم مباحثات کرد و آمد حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، عرض کرد آیا خدای تو درباره فضایل اخلاقی کلماتی مثل آنچه من گفتم سروده است؟ حضرت فرمود مگر چه گفتی؟ سه بیت از آن ابیات خود را خواند که از نظر ادبی البته ابیات ارزنده ای است؛ [۲۸] فوراً این آیه ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ نازل شد، اینها چون بلاغت شناس و فصاحت شناس بودند همین شاعر ادیب گفت: «هذا والله هو السحر الجلال» [۲۹] هرگز ما به این عظمت و به این جلال و شکوه، نه ادراک می کردیم و نه می توانستیم بگوییم.

مقابله با بدی راهکار قرآنی در اصطلاح جامعه

غرض این است که این ﴿لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ این آن قدر قوی و غنی است که مهم ترین شعرای ادیب عرب را هم وادار به خضوع می کند و کار اخلاقی هم در همین است، کسی که ﴿ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ است، با این راه، جامعه را اصلاح می کند، فرمود: در درون ملت و درون گروهی با بدی بجنگید نه با بد، با بیگانه ها - اگر کسی بخواهد حمله ای بکند - او را سر جای خودش بنشانید، مثل همین دفاع مقدس؛ ولی ﴿يَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ [۳۰] نه «بالحسنه السيئه». بد را اصلاح کنید، نه اینکه بد را از بین ببرید؛ بکوشید بدی را از بین ببرید. حالا اگر آخر الامر نشد، بیان نورانی حضرت امیر در بعضی از خطبه ها این است که اگر آن اثر نکرد «کئی» [۳۱] یعنی داغ کردن در انتظار شما باشد، اینکه در سوره «توبه» گذشت ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتَنُكُوى بَهَا﴾، [۳۲] ﴿تَكُوى﴾؛ یعنی داغ می شود، اینکه حافظ گفت: «علاج کئی کیمت آخر الدواء الكئی» [۳۳] نه علاج کئی کیم، «علاج کئی کیمت آخر الدواء الكئی» را از بیانات نورانی حضرت امیر گرفته است که حضرت در بعضی از خطبه ها فرمود: حالا که موعظه اثر نمی کند، من «کئی» می کنم، داغ می کنم، چون قبلاً برخی از بیماری ها را با داغ کردن معالجه می کردند.

قسمت ۱۷ / فصلت / تسنیم

تقوی

اما این مسئله که فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ﴾؛ برای اینکه روشن بشود قیامت هم بهشت دارد هم جهنم دارد هم پاداش دارد هم کیفر دارد بخش کوتاهی در سوره مبارکه «مرسلات» درباره پاداش متقیان است. درباره متقیان یک بیان نورانی از امام باقر (سلام الله علیه) است که فرمود: اگر درهای آسمان و زمین به روی بنده ای بسته باشد او اهل تقوا باشد خدا او را نجات می دهد. [۱۲] آنچه الآن شما می بینید مشکل جامعه ایران شیعی را نجات داد همین تحمل او در برابر این تحریم هاست این تحریم خیلی کمرشکن است؛ از طرفی هم خیانت های داخلی کمرشکن است اختلاس داخلی و نجومی داخلی کمرشکن است از طرفی هم تحریم ها کمرشکن است اما به هر حال ایران راست قامت ایستاده است. یک بیان نورانی مرحوم کلینی در جلد هشت کافی از اهل بیت در حضور اهل بیت نقل کرده است که آن بیان خیلی درس آموز است. وقتی خواستند اباذر را از مدینه تبعید کنند دستور باطلی رسید که هیچ کس اباذر را بدرقه نکند ولی وجود مبارک حضرت امیر اعتنا نکرد حسینی (سلام الله علیهما) هم حضور داشتند، برخی از اصحاب خاص حضرت هم حضور داشتند. اباذر را تا مرز مدینه بدرقه کردند وقتی خواستند او را به ربه تبعید کنند. ربه یک

منطقه بسیار ضعیفی است بین مدینه و مکه که الآن کسی بخواهد چهار تا بز داشته باشد آنجا را اداره کند سخت است چه برسد به آن روز، خیلی کم آب است خیلی سخت است. قبر مطهر اباذر هم در آن سنگ‌هاست اثری از قبر نیست ولی می‌دانند که اینجا قبر اباذر است. وقتی خواستند او را تبعید کنند هر کدام از این ذوات قدسی وجود مبارک حضرت امیر امام حسن امام حسین (علیهم السلام) فرمایشی فرمودند. بعد توصیه کردند او را به صبر و بردباری. ظاهراً این را خود اباذر گفت آن هم در حضور حجت الهی گفت و اگر این حرف اغراق بود یا مورد قبول نبود آنها اعتراض می‌کردند. حرف اباذر این است که من در مکتب شما این را آموختم که اگر هیچ قطره بارانی از بالا نیاید و بستر زمین نظیر مس یک فلز گداخته باشد که هیچ علفی از روی زمین نروید من معتقد هستم که خدا می‌تواند رازق باشد؛ یک چنین اعتقادی حق است و آدم راحت است، این آدم را نجات می‌دهد همین طور هم بود و وجود مبارک حضرت امیر این را تصدیق کرد؛ [۱۳] منتها ما همین مقداری که بلدیم عمل بکنیم و بین ما خلافتی نباشد اختلاسی نباشد، بانک‌های ما تشکیلات ما مسئولین ما همین مقداری که هست یقیناً خدا رفاه همه را تأمین می‌کند این فایده قرآن کریم است این فایده مائده الهی است. در ذیل آیه: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [۱۴] از وجود مبارک امام باقر حدیث است که اگر تمام درها بسته باشد خدا نجات می‌دهد چون درها در برابر خدا که بسته نیست، او ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [۱۵] است. وقتی هاجر به ابراهیم (سلام الله علیهما) گفت «الی من تدعون»، حالا موقع خداحافظی شد. آنجا هیچ - به نحو سالبه کلیه - هیچ جا برای زندگی نبود آن اطرافیان که دامداری داشتند و باغداری داشتند فاصله‌های خیلی زیاد اصلاً می‌دیدند پرنده‌ای در فضای مکه پرواز نمی‌کند برای چه چیزی پرواز کند؟ کجا برود؟ نه آبی آنجا هست نه علفی است نه زندگی است؛ پرنده به هر حال یک جایی می‌رود که آبی بنوشد. بعد از یک مدتی دیدند که پرنده‌ها حالا پرواز می‌کنند روی سر مکه آنجا هم رفت و آمد دارند. هاجر (سلام الله علیها) به وجود مبارک ابراهیم خلیل گفت شما حالا مأموریت پیدا کردی من و اسماعیل را اینجا گذاشتی می‌خواهی بروی بسیار خوب، «إِلَىٰ مَنْ تَدْعُنَا» به چه کسی می‌سپاری؟ اینجا احدی که نیست نه آبی است نه زندگی است به چه کسی می‌سپاری داری می‌روی؟ وجود مبارک خلیل حق که «خلیل من همه بت‌های آزی بشکست»؛ [۱۶] گفت «إِلَىٰ رَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ» این سرزمین به هر حال صاحبی دارد چه عقیده‌ای است! او هم گفت چشم. این باور کردنی نیست، احدی در این سرزمین نیست. بعد وقتی که ناله این کودک درآمد این «هَلْ بِالْبَوَادِي مِنْ أَنْبِيسٍ» [۱۷] بین صفا و مروه چند بار گشت زیر پای اسماعیل چشمه زمزم جوشید، الآن بیش از چهارهزار سال است الآن ما که در منطقه‌های تابستانی می‌رویم کناره‌های دماوند، این شهر دماوند دامنه کوه دماوند است. سالی که برفش کمتر باشد این چشمه خشک می‌شود با اینکه چند قدمی قله است برف فراوان می‌آید باران زیاد می‌آید، منتها اگر یک قدری سالی یک قدری کمتر باشد این خشک می‌شود. مکه که جای برف و تگرگ و باران زیاد نیست این خداست. اینکه به نسیه وعده نمی‌دهد اینکه به چیزی شده وعده می‌دهد فرمود: «إِلَىٰ رَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ» این سرزمین به هر حال صاحبی دارد، به صاحبخانه دادم، به صاحب این سرزمین دادم. پس همان بیان نورانی که مرحوم کلینی در حضور وجود مبارک حضرت امیر رخ داد او را نقل کرد این می‌شود حق؛ هم این جریان و اصل کلی هم این است که ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. کمی ما مقاومت بکنیم و قدری مسئولین به عقل و عدل بیایند این کشور بهشت است چون همه چیز در آن هست. غرض این است که اگر کسی - خدای ناکرده - مقداری از بیت‌المال بگیرد این در دستش می‌ماند. این شخص اگر از جهنم نمی‌ترسد از آبروریزی بترسد؛ این طور نیست که یک وعده خشک و خالی باشد. فرمود عالم مثل حلقات ریاضی است اگر کسی - خدای ناکرده - این عدد هشت را که بین هفت و نه است بگیرد در دستش می‌ماند یک روز بعد از فلان اختلاس در می‌آید نجومی در می‌آید رسوایی در می‌آید. فرمود: «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ

حَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿١٨﴾ با هندسه با اندزه. حرف همین طور است نگاه همین طور است مال همین طور است حق همین طور است حکم همین طور است. قسمت ۶/مرسلات/تسنیم

قرآن می‌فرماید متقین «عند الله» هستند؛ یعنی عند ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ هستند، عند ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ شدن؛ یعنی نورانی شدن، لذا در این آیه محل بحث سوره «حدید» فرمود: ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ آن چه که نمی‌گذارد انسان به این اجر و آن نور برسد، ادوار پنج‌گانه است، اگر کودک و نوجوان است که سرگرم لعب و لهو است، به دوران جوانی واگذار می‌کند؛ به دوره جوانی که رسید، گرفتار خوش‌پوشی و آرایش است، به دوران کهولت ارجاع می‌دهد؛ به مرحله کهولت که رسید، گرفتار فخرفروشی مقام و مانند آن است، به دوران شیخوخیت ارجاع می‌دهد؛ به دوران کهنسالی که رسید، سرگرم تکاثر اموال و اولاد است ﴿الْهَاطُومُ التَّكَاثُرُ﴾، تا اینکه ﴿زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ﴾؛ این اول و وسط و آخر دنیا. برای این هم مثلی ذکر می‌فرماید؛ می‌فرماید مثل اینکه بارانی ببارد، سرزمینی را سبز و خرم بکند، کشاورز یا غیر کشاورز را خوشحال و شگفت بیاورد که آنها در شگفت قرار بگیرند؛ اما طولی نمی‌کشد که خزانی در پی است با یک هیجان این را پژمرده می‌کند و می‌خشکاند و به صورت کاه در می‌آورد، این دنیاست، دنیا برای هیچ کسی میوه نشده کاه می‌شود: ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ﴾ مانند بارانی که می‌بارد ﴿أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾، وقتی که بارید کفار بیش از مؤمنین از زرق و برق دنیا لذت می‌برند و فریب می‌خورند و دل‌باخته هستند و سر می‌سپزند، یا ﴿أَعْجَبَ الْكُفَّارَ﴾ یعنی «عجب الزراع لان الزراع هو الحارس و هو الكافر لانه يدخل و يستزرع»؛ چون «الكفر هو ستر»، زارع چون این بذر را در دل خاک که مستور می‌کند، از زارع به کافر تعبیر می‌شود، او پوشاننده است: ﴿أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾ یا کفار در برابر مؤمنین که او بیش از دیگران فریب دنیا را می‌خورد یا کفار؛ یعنی زراع. زراع از سرسبزی و خرمی این گیاه و این محصول در شگفت‌اند، طولی نمی‌کشد که با یک تندباد خزانی، هیجان و خشکی دامن‌گیر این گیاه سرسبز می‌شود و این را در هم می‌کوبد و به صورت کاه در می‌آورد: ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾ مانند بارانی که به وسیله باران رشد و نمو پیدا می‌کنند که در حقیقت انبات او است و نبات او، در شگفتی قرار می‌گیرد: ﴿لَأْتِمَّ يَهِيحُ﴾ این نبات؛ هیجان، آن تندباد خزانی است که این را خشک می‌کند با یک وزش باد این می‌لرزد و می‌خشکد، خشک شدن به دنبال اضطراب، ﴿فَتَرَاهُ﴾ بعد از خشک شدن و هیجان ﴿مُصْفَرًّا﴾ زرد می‌شود، بعد ﴿لَأْتِمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾ در هم کوبیده و به صورت کاه در می‌آیند «حطام»؛ یعنی کاه. این اول و آن وسط و آن آخر دنیاست؛ اما در آخرت آخرت سه مرحله دارد هر سه مرحله آن حقیقت است بدون کمترین تخلف یک مرحله آن عذاب الهی است به نام جهنم که حقیقت است، یک مرحله آن بهشت الهی است به نام رحمت و ﴿جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [۱۸] که حقیقت است، یک مرحله فوق جهنم و بهشت است که مقام رضای الهی و قرب الهی و محبت الهی است. فرمود: ﴿فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ﴾ شما باید از یکی از این سه مرحله حساب ببرید یا از جهنم باید حساب ببرید که احکام الهی را «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» انجام بدهید یا باید به بهشت دل ببندید که احکام الهی را «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ» انجام بدهید یا عبادت شما همانند عبادت آزادگان و احرار باشد که نه «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است، نه «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ»، بل «وَجَدْتِكِ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكِ» [۱۹] است، برای آن دل بندید و عبادت بکنید؛ چاره غیر از یکی از این سه کار نیست. اگر جزء ضِعاف و اوساط از مؤمنین هستید یا ترس از جهنم وادار کند یا شوق به بهشت و اگر جزء ابرار و مقربین هستید که فوق اوساط هستید و جزء اوحدی از اهل ایمان هستید، رضوان الهی شما را به اطاعت جذب کند. این بیان تنها از حضرت امیر(سلام الله علیه) [۲۰] نیست، از سید الشهداء(سلام الله علیه) [۲۱] است، از امام صادق(علیه السلام) [۲۲] است که عبادت‌کنندگان سه قسمت هستند: عده‌ای خداوند سبحان را عبادت می‌کنند «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»، این عبادت بردگان است؛ عده‌ای خداوند سبحان را

عبادت می‌کنند برای نیل به بهشت و ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾، این عبادت سوداگرانه است؛ عده‌ای خداوند سبحان عبادت می‌کنند، چون او کمال محض است و عبادت او؛ یعنی تقرب به کمال محض، برای اینکه او شایسته معبود بودن است و بر اساس محبت او را عبادت می‌کنند که این عبادت احرار است. هر سه قسم صحیح است؛ همین تقسیم عبادت به سه قسم، نشانه صحت است و اگر احیاناً در فقه بعضی شبهه کردند که اگر کسی «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت کند عبادت او باطل است، درست نیست، چون همین روایت که عبادت را به سه قسم تقسیم کرده است نشانه صحت عبادت‌های سه‌گانه است مگر اینکه درجاتی دارد یا انسان باید «خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ الشَّدِيدِ» عبادت کند، آن یک واقعیت است یا «شَوْقًا إِلَى الْمَغْفِرَةِ مِنَ اللَّهِ» عبادت کند که آن هم واقعیتی است یا «شَوْقًا إِلَى الرِّضْوَانِ» عبادت کند تا به مقام رضا برسد، هر چه او می‌دهد نیکو است و از او غیر او را نخواهد که خود او سمت بنده پروری می‌داند، حیف است انسان از خدا چیز بخواهد، زیرا کریم هرگز بنده را رها نمی‌کند، از او خود او را بخواهد؛ این همان مناجات محبین امام سجاد [۲۳] و دیگر معصومین (علیهم السلام)؛ این سه مرحله در قیامت است و همه این مراحل سه‌گانه واقعیت است.

قسمت ۱۴/حدید/تسنیم

توکل

این‌طور نیست که اگر کسی بین خود و بین خدای خود را اصلاح بکند وضع مالی او خوب می‌شود، چنین وعده‌ای را دین نداده است؛ اما اگر کسی تلاش و کوشش بکند، برابر تلاش و کوشش خود بهره‌بردار صحیح می‌برد. عمده آن است که فرمود تلاش و کوشش از یادتان نرود ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾، [۷] ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾، [۸] تنبلی و بیکاری و شمّ اقتصاد نداشتن و کارها را به دست دیگری رها کردن و توکل نابجا داشتن، این با ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ سازگار نیست! فرمود روی دوش زمین سوار بشوید: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾؛ منکب یعنی شانه؛ روی دوش زمین حرکت کنید، روی کوه‌ها و تپه‌ها حرکت کنید این معدن‌ها را استخراج کنید! انسان بنشیند و بگوید ذات اقدس الهی روزی مرا تأمین می‌کند، این بین خود و بین خدای خود را اصلاح نکرده است! فرمود ما این چیزها را به شما یاد دادیم که شما این امور را فراهم بکنید ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾! رایگان بنشینید و درس اقتصاد نخوانید و از دل زمین بی‌خبر باشید، این دستور خدا نیست. فرمود: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾؛ منکب یعنی دوش؛ اگر کسی بخواهد روی دوش اسب سوار بشود زحمت و تلاش و کوشش می‌خواهد! فرمود روی دوش زمین حرکت کنید، این معدن‌ها را شناسایی کنید، دربیابان و استخراج کنید تا زندگی شما تأمین شود. همان‌طوری که در بحث‌های نظامی فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾، «انتصر» یعنی «انتقم»؛ فرمود اگر ذات اقدس الهی می‌خواست نیازی به شما نبود و از کفار انتقام می‌گرفت؛ اما ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ [۹] یا ﴿ذَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ همه این کارها بود که خدا انجام داده است، فرمود: ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ شما را می‌آزماید که به کمال خودتان برسید، این در مسائل نظامی و جهاد بود.

در مسائل اقتصادی هم فرمود که شما همین‌طور بنشینید و بگویید «اللَّهُمَّ ارزُقْنَا!» در بحث‌های روایی می‌فرماید یکی از گروه‌هایی که دعای آنها مستجاب نیست، طبقه‌ای است که کم‌کار یا بیکار می‌باشد؛ درس اقتصاد نمی‌خواند، زمین را نمی‌شناسد، دل زمین را نمی‌شناسد، کیفیت استخراج برکات زمین را یاد نمی‌گیرد، دعای این طبقه مستجاب نیست! فرمود که شما تا دوش زمین سوار نشوید و از دل زمین خبر نداشته باشید و این معدن‌ها را در نیابان گرفتار فقر هستید! ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾، آن وقت ما دل‌مان می‌خواهد با دعا مسئله حل بشود؛ البته گاهی با دعای ولی‌ای از اولیای الهی، مثل اینکه با خواندن یک حمد بیماری را شفا می‌دهد، آن برای اولیای الهی است و مستجاب الدعوه‌ها و مانند اینهاست؛ آن راه باز است؛ اما رفتن آن راه سخت

است. اما در راه‌های عادی و ﴿عِنْدَ اللَّهِ الرَّزْقُ﴾، وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان نخل‌های اطراف مدینه بارها و بارها کندوکاو کردند - چون آنجا منطقه کم‌آبی است - تا آب بجوشد؛ باغبان حضرت می‌گوید روزی وجود مبارک حضرت امیر آمد و کلنگ را - مِعْوَل - از ما گرفت و مثل گذشته‌ها به سراغ کندوکاو رفت، چند بار کندوکاو کرد که از چاه آبی دریابد، امروز تلاش و کوشش کردند سنگی در بین راه بود که آن سنگ را گرفتند، وقتی سنگ گرفته شد آب از چشمه جوشان بالا آمد، همین که آب از این چشمه - واقع در مدینه - بیرون آمد، هم‌زمان وجود مبارک حضرت صیغهٔ وقف را خواندند فرمود: «أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا صَدَقَةٌ». [۱۰] اگر بنا بر این بود که با دعا وبا استجابت حل بشود که وجود مبارک حضرت امیر آن همه تلاش و کوشش را برای باغداری و کشاورزی انجام نمی‌داد! نظام عالم بر تلاش و کوشش است، هم در مسئله جنگ فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ و هم در مسائل اقتصاد فرمود شما مادامی که از دل کوه خبر ندارید باید گرسنه بمانید! باید بدانید دل این کوه چه خبر است؛ یا نفت و گاز است یا معادن دیگر است، اگر از دل کوه با فهم اقتصادی آگاه نشدید فقر برای شما یقینی است؛ این «ضَرَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كَذَا وَ كَذَا» این است، غرض این است که نظام عالم براساس تلاش و کوشش و پیگیری مداوم است. پرسش: از این قسمت که فرمود: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾، آیا می‌شود نتیجه گرفت جنگی اگر اتفاق افتاد تا آن وقتی که به پایان نرسید؟ پاسخ: آن هم هست! یک وقت است که قصد جنگ دارند؛ اما یک وقت است که ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. [۱۱] در سوره مبارکه «توبه» که در اواخر عمر حضرت نازل شد و تقریباً نظر نهایی حکومت اسلامی درباره جنگ و صلح است، فرمود مادامی که کاری با شما ندارند شما هم کاری نداشته باشید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾، مادامی که کاری با شما ندارند! ولی شما همیشه در حالت آماده‌باش باشید که مبادا یک وقت فریب بخورید و بیگانه به کشور شما حمله کند، این وظیفه شبانه‌روزی هر مسلمان است که مرزبانی کند! اما هیچ وقت شما به کسی حمله نکنید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. اما حذر بودن ﴿حُدُوا حُدْرَكُمْ﴾، [۱۲] هوشمند بودن، از نفوذ منزّه بودن و نفوذی را راه ندادن این دستور رسمی است! فرمود هوش خود را از دست ندهید، فرمود: ﴿حُدُوا حُدْرَكُمْ﴾، این ﴿حُدُوا حُدْرَكُمْ﴾ یعنی هوشتان همیشه در دستتان باشد! این‌جا که فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ به مسئله شهادت و رحلت شهیدانه عده‌ای می‌رسد، بعد فرمود همان‌طوری که دنیا نظامی دارد، رهبری دارد، زندگی دارد، یک رفاه و گزارشی دارد، مشابه همین صحنه یا غنی‌تر و قوی‌تر برای شهدا بعد از مرگ است. ما در دنیا «بال» و شأن مردان الهی را اصلاح می‌کنیم که فرمود: ﴿وَاصْلِحْ بَالَهُمْ﴾؛ [۱۳] اما ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اینها یک زندگی اجتماعی دارند، اینها نزد ما زنده‌اند، نزد ما روزی دارند و تنها مشغول بهره‌برداری نیستند؛ اینها همان‌طوری که در دنیا به فکر دیگران بودند، الآن هم مرتب به فکر دیگران هستند، ما باید شأن اینها را اصلاح کنیم؛ آن فعل ماضی که در آیه دو هست ﴿وَاصْلِحْ بَالَهُمْ﴾ یعنی «شانهم» که مربوط به مسائل دنیاست؛ اما این فعل مضارع که در بخش‌های بعدی می‌آید - آیه چهارم همین سوره مبارکه که مربوط به شهادت است - فرمود: ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ اینها که در راه خدا شربت شهادت نوشیدند، هیچ عملی از اعمال اینها گم نمی‌شود و همه اعمال اینها محفوظ است! هر کار خیری که کردند و هر قدمی که برداشتند! در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾؛ [۱۴] یک بند کفشی، یک بند پوتینی، یک مجاهدی یک سربازی به سرباز دیگر کمک کرد در نامه عمل او محفوظ است! ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً﴾؛ یک تکه نانی را کسی به دیگری داد یا یک شربت آبی را به او داد ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ قدمی بر نمی‌دارند در میدان شلمچه یا غیر شلمچه، مگر اینکه همه آنها را ما می‌نویسیم و نزد ما ثبت است! ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ دشمنی را نمی‌ترسانند، مگر اینکه این در نامه عملشان ثبت است؛ هیچ دوستی را خوشحال نمی‌کنند، مگر اینکه در نامه عملشان ثبت است. این تثبیت اعمال ریز و درشت در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» هست، این‌جا می‌فرماید همه اعمال این شهدا

محفوظ است، این یک؛ بعد ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾، اینها زنده‌اند! یک شخص واحد که نیستند، اینها سازماندهی می‌خواهند؛ هم اعمال اینها را حساب شده به آنها می‌دهیم، هم راهی را که اینها در برزخ باید طی کنند به اینها نشان می‌دهیم، هم راهی که از برزخ به بهشت می‌رسند را به آنها نشان می‌دهیم، هم مقصد را به ایشان نشان می‌دهیم و هم مقصود را در مقصد به ایشان نشان می‌دهیم! همه اینها هدایت است، هدایت‌هایی که مربوط به برزخ و «ساهره» قیامت است، در طریق بهشت است و در خود بهشت است! هدایت این پنج - شش مرحله را ما به عهده داریم و ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلِحُ بِاللَّهِمْ﴾؛ شأن اینها را اصلاح می‌کنیم. مهم‌ترین شأنی که شهید دارد، این است که این منتظر است ببیند که همراهان او در کجا هستند؟! مستحضرید که دیگران هم البته به اعمال خیرشان می‌رسند؛ اما آن طوری که برای مجاهدان و مهاجران و شهدا قرآن کریم برنامه‌ریزی کرده، به صورت مسوط برای دیگران چنین برنامه‌ریزی نکرده است. شهید وقتی وارد آن صحنه شد، قرآن کریم فرمود: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا﴾، [۱۵] یک؛ ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ﴾، [۱۶] دو؛ اینها زنده‌اند، خوشحال هستند و روزی می‌خورند؛ اما اینها بخشی از کارهای شهادت! اینها کار رسمی دارند، رسمی یعنی ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾، [۱۷] ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ فعل مضارع مفید استمرار است، مرتب با ذات اقدس الهی و مأموران الهی در ارتباط هستند و می‌گویند گوشی دست ما باشد! اینها که راهیان راه ما بودند الآن کجا هستند؟ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ یعنی به ما بشارت بدهید، ما آمدیم این‌جا که عده‌ای به دنبال ما راه بیفتند، ما که نیامدیم این‌جا استراحت کنیم! مژده بدهید اینهایی که به دنبال راه افتادند الآن در چه حالتی هستند؟! اینها هرگز به فکر آنهایی که در خانه‌هایشان پارک کردند نیستند! به فکر «قاعدین» نیستند! به فکر «قائمین» هستند، به فکر راهیان راه شهادت می‌باشند، به این فکر هستند که خدایا! یک عده با ما کاری نداشتند و ما هم با آنها کاری نداریم، هر چه که هستند! اما یک عده با ما بودند، از اینهایی که با آنها بودند تعبیر قرآن این است که ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، [۱۸] این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است؛ مثلاً کسی که اصلاً وارد حوزه نشده، نمی‌گویند این مجتهد نشد؛ اما به کسی که وارد حوزه شده و سالیان متمادی درس می‌خواند، می‌گویند هنوز مجتهد نشد؛ یعنی خیلی تلاش و کوشش کرده، ولی ممکن است در آینده به مقصد برسد. این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است، شما ببینید اگر کسی از تهران حرکت نکرده و اتومبیل او در پارکینگ پارک است، برخی‌ها با این آقا همسفر بودند، منتها وسیله آنها کُند بود که در راه رشدی نکردند و توقف داشتند و به مقصد نرسیدند، آنهایی که هنوز حرکت نکردند از آنها تعبیر نمی‌شود به اینکه هنوز نرسیدند، می‌گویند هنوز راه نیفتادند؛ اما اینها راه افتادند و در راه هستند، به اینها می‌گویند: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ این عدم ملکه است! ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ یعنی اینها در راه هستند و هنوز نرسیدند، شهدا با اینها کار دارند! مرتب به خدا می‌گویند خدایا! مژده بده اینها در کجا هستند؟ چقدر مانده به ما برسند؟ چقدر مانده به مقصد برسند؟ این ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾ کار آنهاست! پس معلوم می‌شود که آنها بیکار نیستند؛ فعل مضارع هم هست، مفید استمرار هم هست، دائماً هم شهدا سؤال می‌کنند که هم‌زمان ما کجا هستیم؟ آنها که در خط فکری ما هستند، در راه انقلاب هستند، در راه امام هستند و در راه شهدا هستند اینها کجا هستند؟ به ما بشارت بده! یعنی توفیق بده که اینها این راه را به خوبی ادامه بدهند و ما با هم برسیم ﴿وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، با دیگران کاری ندارند! یک گروهی هستند، برنامه‌ای دارند و حیاتی دارند باید بعضی از آنها را خدا اصلاح کند! بنابراین با مُرده‌های دیگر فرق می‌کنند، مُرده‌های دیگر مُرده‌اند و در کارهای خودشان هستند؛ البته هر کسی نعمتی دارد و در همان نعمت خاص خودش است. همان طوری که در دنیا به فکر دیگری نبود، آن‌جا هم هست به فکر دیگری نیست و به فکر خودش است؛ آدم خوبی بود - إن شاء الله - اهل صلاح و فلاح است! اما این که شهید بود به فکر دیگران بود، چون به فکر دیگران بود الان مرتب از خدا سؤال می‌کند و توفیق طلب می‌کند که خدایا! اینها را توفیق بده، تأییدشان کن که زودتر راه بیفتند و مشکل آنها را حل بکن که به ما برسند. به ما برسند نه یعنی شهید بشوند! گاهی ممکن است کسی شهید بشود و گاهی

هم ممکن است که بالاتر از شهید! چون شهادت اوج مقام انسانیت نیست، اوج مقام انسانیت آن است که انسان بتواند کلّ نظام دین را حفظ بکند. می بینید مبارک حضرت امیر شهید هم شد، جنگ خیبر را هم او فتح کرد؛ ولی درباره شهادت حضرت امیر که نیامده «شَهَادَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا تَعْدِلُ»، این «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ» [۱۹] این است! پس گاهی انسان فاتح است، ثواب یک سردار فاتح به مراتب بیش از شهداست! ثواب آن جنگ خندق حضرت امیر از شهادت او هم بالاتر است، برای اینکه اگر - خدای ناکرده - در آن جنگ اسلام رفته بود و کفر بود دیگر علی و اولاد علی نمی ماند! شهادتی نمی بود! قدری نمی بود! ماه مبارک رضائی نبود! آن «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلَّهُ»، [۲۰] آن بود! اینکه فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»، به این علت است! اگر - خدای ناکرده - آن روز در جریان جنگ خندق حضرت امیر نرفته بود و آن کار را نکرده بود، چیزی از اسلام باقی نمانده بود! مدینه بود و تحت غارت مشرکان، اصل اسلام رفته بود و چون اصل اسلام ماند در مجموعه او شهادت حضرت امیر است، شهادت کربلا هست، شهادت ائمه دیگر هست و مانند آن، اینها همه زیر مجموعه آن شمشیر هستند؛ لذا فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ». گاهی ممکن است انسان پیروز بشود و ثواب پیروزی او از شهادت شهید بالاتر باشد، ما که نمی دانیم! این است که آدم باید از ذات اقدس الهی خیر بخواهد! این عزیزانی که می گویند ما شهید بشویم، گاهی به اینها عرض می شود که شما بگویید خدایا! آن عالی ترین درجه را به ما بده! هر چه که هست! گاهی انسان شهید می شود؛ البته ثواب آن مشخص است؛ گاهی فاتح می شود و دین را از هر خطری حفظ می کند، یقیناً آن پیروزی بالاتر از این شهادت است! فرمود این شهدا کار دارند - حالا در جمع اینها فاتحانی هم هستند - فرمود ما همه کارهایشان را اصلاح می کنیم! پس این «بُصْلِحُ» که فعل مضارع است و بعد از شهادت اینهاست یک امر است که مربوط به آخرت است و آن «أَصْلِحُ» ای که در آیه دوم هست مربوط به دنیا است و شهدا هم برنامه های رسمی و سنگین روزانه دارند، بیش از آن مقداری که ما عرض ادب می کنیم نسبت به آنها، آنها به فکر ما هستند، این حق شهید است! پرسش: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» [۲۱] چه می شود؟ پاسخ: این نسبی است، نه نفسی! اما این برّ باید باشد یا نه؟ «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» تا اینکه انسان شهید بشود که «يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ»، [۲۲] اما اصل دین باید باشد تا مسئله توحید و «نظرِ إلی وجه الله» باید باشد؟! اگر - خدای ناکرده - در جریان خندق اصل دین نمانده بود، دیگر «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» ما نداشتیم! «يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» ما نداشتیم! اگر اصل دین باشد، بله درجات و مراتبی هست، در این درجات و مراتب «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» هست، حتی اینکه «يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» که کار شهید است؛ اما در محدوده و در زیر خیمه دین! مرحوم کاشف الغطاء را خدا غریق رحمت کند! در آن کتاب بزرگ فقهی خود دارد که به هر حال نماز ستون دین است؛ اما ستون یک خیمه می خواهد یا نمی خواهد؟ جهاد خیمه است! ستون را برای چه می خواهید؟ اصل خیمه است و ستون در خدمت خیمه است! فرمایش ایشان این است که اینکه کافر را سر جای خودش می نشاند، خیمه دین است؛ زیر این خیمه یک ستون می خواهد؟ بله نماز ستون دین است، این طور نیست که حالا نماز اصل دین باشد، نماز برای این است که دین را نگه بدارد؛ آنچه دین را نگه می دارد مسئله جهاد است. [۲۳] قسمت ۳/محمد/تسنیم

صبر

می فرماید شما کمی صبر کنید، خیال نکنید، اگر تبهکاری چند روزی دوام دارد، این ماندنی است؛ برای هر چیزی یک مدتی است. ما در سه بخش، چه سوره «سبأ»، چه غیر «سبأ»، به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها که سرمایه داران حجاز هستند، این صنایع داران، «مَا بَلَّغُوا مِعْشَارًا مَّا آتَيْنَاهُمْ» [۱۹] معشار یعنی یک دهم. یک دهم ثروت و امکانات و قدرت قارون و امثال قارون را نداشتند، فرمود اینها دنبال چه می گردند؟

در جریان قارون، کلید گنج‌خانه او را، مفتاح‌های او را، یا مَفْتَح و مَخْزَن او را ﴿لَتَنْتَوُوا بِالْعُصْبَةِ﴾، درباره قارون که بخش دوم است به بخش سوم ارجاع داد؛ فرمود ما قارون را هلاک کردیم، چه اینکه قبل از او کسانی را هلاک کردیم که ﴿أَشَدَّ قُوَّةً﴾.

پس یک عده در حجاز بودند که ﴿مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾ قارون و امثال قارون را، یک عده خود قارون بودند که به هلاکت رسیدند، فرمود ما کسانی را قبل از قارون خاک کردیم که ﴿أَشَدَّ قُوَّةً﴾. فرمود مگر اینها تاریخ نمی‌خوانند؟! مگر آثار باستانی نمی‌بینند؟! مگر اینها متوسم نیستند؟! متوسم یعنی وسمه‌شناس، میراث فرهنگی‌شناس، آثار باستانی‌شناس، مگر اینها نمی‌بینند که قبلاً چه کسانی بودند ما به چه صورت درآوردیم؟ ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ﴾ بعد ﴿ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ﴾ این سیره ماست ما چند روزی مهلت می‌دهیم وقتی می‌بینیم لیاقت ندارند بساطشان را جمع می‌کنیم. قسمت ۴/مرسلات/تسنیم

محبت و مودت

. این ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا﴾ را شما به مناسب ایام فاطمیه دقت کنید، ما دینمان نیست که به خاندان پیغمبر مودت داشته باشیم، اجر پیغمبر این نیست که ما دوست این خاندان باشیم، خدا نفرمود «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا مودة القربى»، از ما نخواستند دوست اینها باشیم، این را نخواستند؛ از ما خواستند جز اینها دوست دیگری نداشته باشیم. این حصر از کجا در می‌آید؟ اگر قرآن گفته بود «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا مودة القربى»، همه ما به این خاندان علاقه‌مندیم دوست اینها هستیم و اجر رسالت را دادیم؛ اما این را که نگفت. فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودت نیست که ظرف لغو بشود. این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ ظرف مستقر است، نه ظرف لغو. وقتی مستقر شد کاری به مودت ندارد. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْكَائِنَةَ الْحَاصِلَةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى»، این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ متعلق به مستقر است، چون

هر ظرف که آن حال صفت یا خبر است *** البته بدان لغو که آن مستقر است

ظرف مستقر این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ متعلق به آن مستقر است؛ یعنی شما یک دوستی و یک جا را فقط باید دوست داشته باشید و آن اهل بیت‌اند، این کار است، از ما این را می‌خواهند، نه اینکه دوستی اهل بیت را از ما بخواهند که ما بگوییم ما بله ما با اهل بیت دوست هستیم! خیلی‌ها با اهل بیت دوست هستند؛ اما از ما خواستند که فقط آنها را دوست داشته باشید. اگر این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودت بود این می‌شد ظرف لغو؛ یعنی مودت شما درباره اینها باشد، جای دیگر هم ممکن است دوست داشته باشید؛ اما این ظرف لغو نیست، ظرف مستقر است، متعلق به مودت نیست، متعلق به آن «المستقر» است: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى»، یعنی فقط یکی را دوست داشته باشید. قسمت ۱۲/طور/تسنیم

اینجا هم محبت الهی است که انسان این راه حَبِی را که می‌گویند طی کنند، این راه حَبِی مخصوص اوحدی از اهل ایمان است. مؤمنین عادی، راه خوف را طی می‌کنند، «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [۱] اینها از آتش می‌ترسند، از عقاب الهی می‌ترسند، عالم هم که بشوند: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [۲] و مانند آن، راه خشیت را طی می‌کنند. از خدا می‌ترسند، از عذاب الهی می‌ترسند، از رسوایی معاد می‌ترسند، این راه را طی می‌کنند؛ البته نجات هم پیدا می‌کنند، راه خوبی هم هست. دیگران راه شوق و اشتیاق به بهشت را طی می‌کنند. وقتی در جایی آیه‌ای باشد، روایتی باشد، برای آن ثوابی ذکر می‌کنند که فلان کار این قدر ثواب دارد، آن

درجه بهشت را دارد، مرتب آن روزه را می‌گیرند، نماز را می‌خوانند، راه شوق و بهشت را طی می‌کنند. اینها هم آدم‌های متوسطی هستند مثل گروه اول؛ اما گروه سوم که راه حُب را طی می‌کنند، این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «مَا عَبْدَتْكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْفًا إِلَى جَنَّتِكَ» من راه حب را طی می‌کنم؛ «رَأَيْتَكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» [۳] دوست دارم و عبادت می‌کنم. اینها که راه حُبی را طی می‌کنند این راه به عنوان راه حُبی معروف است. راه حُبی این است که اول انسان محب می‌شود و محبانه این راه را طی می‌کند، آخرهای راه محبوب می‌شود. محبوب چه کسی می‌شود؟ محبوب محبوب خودش می‌شود، خدا او را دوست دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ﴾، این از محب بودن به محبوب بودن رسیده است. این زیارت نورانی «امین الله» صدر و ذیل آن رحمت و نورانیت است. اول آن زیارت است بعد دعاست. خیلی این زیارت «امین الله» منشأ برکت است. آن جمله‌های اولی و بخش‌های اولی که زیارت است. بخش‌های دوم این است که «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ» [۴] خدایا! من از محب بودن بالا بیایم تا فرشته‌ها مرا دوست داشته باشند، انبیا مرا دوست داشته باشند؛ قهراً محبوب تو هم خواهیم بود «مَحْبُوبَةٌ بَكذَا»، «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ»، این خیلی مقام است. اصرار سیدنا الاستاد(رضوان الله تعالی علیه) این بود که تنها کسی که در امت - وقتی گفتند تنها کسی که در امت، دیگر وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) داخل نیست. اگر بگویند اول کسی که در اسلام این حرف را زده است، منظور پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ اما اگر بگویند در امت اول کسی که این حرف را زد، معلوم می‌شود که وجود مبارک حضرت امیر است - اول کسی که راه محبت و ولایت را طی کرده است، وجود مبارک حضرت امیر است؛ در کلمات، افعال و اقوال خود همین مسئله‌ای که من تو را عبادت می‌کنم «مَا عَبْدَتْكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْفًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ رَأَيْتَكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»، این راه را طی کرده؛ یعنی در روایات ائمه(علیهم السلام) اول کسی که این طرح و این نقشه را ارائه کرد، وجود مبارک حضرت امیر بود، خودش هم راهی این راه بود. این را می‌گویند سلوک حُبی، غیر از خوف و غیر از شوق است: «مَا عَبْدَتْكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْفًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ رَأَيْتَكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ». آن وقت در اینجا اگر کسی این راه حُبی را طی کرد، از محب بودن به محبوب بودن می‌رسد که در زیارت «امین الله» هست: «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ»، قهراً محبوب خدا هم بود؛ اما نه از خوف جهنم. در همان جا دارد که «هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ إِلَى كَرَامَتِكَ» [۵] اگر کسی مرحله سوم را داشته باشد، یقیناً مرحله اول و دوم را دارد. اگر کسی به «جَنَّةُ اللَّقَاءِ» رسید یقیناً «جَنَّتَاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بود بعید است که مثلاً «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» [۷] نصیب او بشود! اگر کسی «عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» [۸] بود، قهراً «فِي جَنَّتَاتٍ وَ نَهْرٍ» [۹] را داراست؛ اما هر کسی که در «جَنَّتَاتٍ وَ نَهْرٍ» بود معلوم نیست که «عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» باشد. در همان دعای «کمیل» دارد: «هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ إِلَى كَرَامَتِكَ»، نظر نهایی حضرت آن است؛ بنابراین انسان محبوب خدای سبحان می‌شود. این مجاهدان، این شهدا، این ایثارگران، چیزی آدم می‌شنود، بیست سال، سی سال قطع نخاعی باشد و تحمل بکنند این با کدام قدرت دارد تحمل می‌کند؟ آدم چیزی را می‌شنود. تا عنایت الهی نباشد، تا تحمل نباشد، آدم یک روز، یک شب، آن ویلچری بودن، را نمی‌تواند تحمل کند، بیست سال قطع نخاعی آن وقت نماز خود را هم می‌خواند و دعای خود را می‌خواند، زیارت خود را هم می‌کند، او محبوب خداست. وقتی محبوب شد کار برای او «فَيْسَّرُ وَ لَا تُعَسِّرُ» [۱۰] از همین قبیل است؛ برای او آسان می‌شود، آن شوق که باشد تمام این مشکلات حل می‌شود؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾. قسمت ۲/صف/تسنیم

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾ اگر به حسب سیاق آیه باشد؛ این ﴿حُبِّهِ﴾ ضمیر به طعام برمی‌گردد که با ابرار بودن اینهاست اما اگر به لحاظ واقعیت باشد که اینها هیچ چیزی را دوست ندارند «إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ» را، این ضمیر ﴿حُبِّهِ﴾ به الله برمی‌گردد که «یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» اینها حبیب الهی‌اند با محبت کار می‌کنند؛ ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [۱۹] اینها حبیب الهی‌اند، اول محب الهی‌اند بعد در اثر پیروی رسول خدا محبوب الهی‌اند. این مثل حدّ وسط است در حدّ وسط اگر بگویند «عالم متغیر است هر متغیری حادث است»؛ معلوم می‌شود محور بحث تغیر است. در این کریمه محور کمالات انسانی، سیرت و سنت رسول خداست که حبیب خداست. در این آیه می‌فرماید که شما اگر محب خدا هستید می‌خواهید منتقل بشوید از محب بودن به محبوب بودن که خدا هم محب شما باشد پیرو حبیب الله باشید ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ﴾؛ این «قُلْ» را ذات اقدس الهی به حبیب خودش می‌فرماید. به حبیب خود می‌فرماید: ﴿قُلْ﴾ به مردم بگو ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ من که حبیب الله هستم در محور من بگردید ﴿يُحِبِّكُمْ اللَّهُ﴾؛ اگر بخواهید از محب بودن به محبوب بودن منتقل بشوید باید در مدار حبیب الله بگردید. اینها هم در مدار حبیب الله می‌گشتند «و علی حبّ الله» این إطعام را دادند. حالا برای اینکه با ابرار هماهنگ باشد، این ضمیر ﴿حُبِّهِ﴾ به طعام برگردد به لحاظ ابرار بودن اینهاست. ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ که در بحث قبل اشاره شد؛ این خیلی مقام است. این کتاب شریف تمام نهج البلاغه که حتماً باید در خانه هر کدام از ما باشد، یک عده خیرین به هر حال باید اقدام بکنند این کتاب را چاپ بکنند و ارزان در اختیار طلبه‌ها قرار بدهند، بر همه ما لازم است که این کتاب را در کنار قرآن در کنار ما باشد. در آن تمام نهج البلاغه این جمله‌ها آمده که وجود مبارک حضرت امیر می‌دانید، او فرمانده کل قوا بود چون ایران و روم و کل کشورهای خاورمیانه آن روزها اسلام آورده بودند و وجود مبارک حضرت امیر هم فرمانده آنها بود. ایران هم یک کشور پادشاهی و سلطنتی نبود، ایران کشور شاهنشاهی بود معنای شاهنشاهی این است که شاه شاهان بود کشورهای کوچک دیگر که سلطنت داشتند شاه داشتند آنها مالیات می‌دادند باج می‌دادند ایران یک کشور شاهی و سلطنتی و اینها نبود شاهنشاهی بود و درست هم می‌گفتند کشور شاهنشاهی بود برای اینکه تمام این اقمار دیگر زیر نظر ایران بودند. آن روز وجود مبارک حضرت امیر حاکم مطلق اینها بود. در جنگ‌هایی که می‌شد تمام تلاش و کوشش مخالفان این بود که حضرت امیر را از پا در بیاورند. در همین کتاب شریف تمام نهج البلاغه هست که به وجود مبارک حضرت امیر عرض کردند که این اسبی که شما دارید برای میدان جنگ، این اسب مسافرکشی و بارکشی است که انسان بخواهد از جایی به جایی برود از این اسبها استفاده می‌شود اینکه اسب رزم نیست، پول فراوانی هم که دارید کار هم که کار جهادی است و مربوط به شخص شما نیست. یک اسب بُدوی رزمی تهیه کنید اینکه مناسب نیست - خدای ناکرده - اگر دشمن حمله کرد با آن اسب تندروی که دارد چه می‌کنید؟

حضرت چه فرمود؟ فرمود: «أَنَا لَا أُفِرُّ مِمَّنْ كَرَّ عَلَيَّ وَلَا أُكْرَهُ عَلَيَّ مَنْ فَرَّ مِنِّي» [۲۰] فرمود من اسب تندرو می‌خواهم چه کنم؟ پول بدهم اسب تندرو بگیرم؟ اسب تندرو برای کسی است که بخواهد تند برود، من که در میدان جنگ فرار نمی‌کنم، کسی هم که فرار کرد من او را تعقیب نمی‌کنم این چه روحی است این کیست؟ فرمود او دشمن است کافر است بت‌پرست است آمده مرا بکشد اما دید نمی‌تواند، فرار کرد، من فراری را تعقیب نمی‌کنم؛ این دریادلی است. «أَنَا لَا أُفِرُّ مِمَّنْ كَرَّ عَلَيَّ»، اگر یک دشمن کرّاری آمده حمله کرده، من که فرار نمی‌کنم؛ بعد وقتی زورآزمایی کرد دید کاری از او ساخته نیست دارد فرار می‌کند «وَلَا أُكْرَهُ عَلَيَّ مَنْ فَرَّ مِنِّي» کسی که فرار کرد و دارد می‌رود من او را تعقیب نمی‌کنم؛ [۲۱] این می‌شود برّ، بیابان صفت است کرّم و بخشش او؛ این با ابراری سازگار است. قسمت ۴/انسان/تسنیم

مودت مستحضر هستید که از محبت لطیف‌تر و دقیق‌تر است؛ لکن آن طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد، [۱۸] دیگران هم پذیرفتند، گاهی کاربرد مودت مشترک بین تمنی و محبت است. آن مودتی که در طول محبت است، از محبت دقیق‌تر و ظریف‌تر است که آن را ذات اقدس الهی اجر رسالت قرار داد. نه تنها محبت اهل بیت، بلکه مودت اهل بیت اجر رسالت است. اگر کسی حبّ اهل بیت را داشت، محبت اهل بیت را داشت، تقریباً یک مقدار کمبود دارد، هنوز اجر رسالت را انجام نداده است: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، [۱۹] نه «إِلَّا الْمَحَبَّةَ فِي الْقُرْبَى»، پس کسانی که محب اهل بیت هستند، در راه هستند، هنوز به مقصد نرسیدند. آنها که و داد دارند که تمام قلبشان را دوستی اهل بیت پُر کرده است، آنها دارند اجر رسالت را می‌پردازند. آن مودتی که با محبت همراه است، از آن دقیق‌تر و ظریف‌تر است که این بحث قبلاً هم گذشت، آن مودت و محبتی که جوامع بشری نسبت به حضرت امیر و سیدالشهداء (سلام الله علیهما) دارند و در شب‌های تاسوعا و عاشورا می‌بینید، کلیمی‌ها صف می‌بستند، برای اینکه نذری بگیرند، این محبت کافی نیست، چون قبلاً هم در همین بحث تفسیری بحث شد که فرمود: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودت نیست، مودت ﴿فِي الْقُرْبَى﴾، وگرنه می‌شود ظرف لغو. ظرف لغو اجر رسالت نیست، این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾، مفعول واسطه برای مودت نیست. این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ متعلق است به «المستقرّة»، چون ظرف، ظرف لغو نیست. خبر، صفت، حال، ظرف‌های این چنینی ظرف مستقر هستند نه ظرف لغو. «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمَسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى»، مفعول واسطه برای مودت نیست، آن وقت ظرفی که مستقر باشد، مودتی که مستقر باشد، قلبی که مستقر باشد، جا برای غیر نمی‌گذارد. آن وقت این می‌شود اجر رسالت، پس این نکته باید ملحوظ باشد که مودت اجر است نه محبت. دوم اینکه ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودت نیست، متعلق است به «المستقرّة»:

هر ظرف که حال یا صفت یا خبر است *** البته بدان لغو که آن مستقر است

مودت مستقرّه وقتی که برای اهل بیت شد دیگر جا برای غیر نمی‌ماند که هم این را دوست داشته باشد هم آن را دوست داشته باشد! چنین چیزی می‌شود اجر رسالت. اگر مودت در مسیر محبت باشد، از آن دقیق‌تر و ظریف‌تر است؛ اما گاهی در مسیر تمنی است

قسمت ۲/ معارج/تسنیم

ذات اقدس الهی در این بخش فرمود مودت شما باید مستقیماً در راه دین و قرآن و عترت باشد که در بخش پایانی بحث سوره «مجادله» گذشت و سوره مبارکه «شوری» مطرح شد که اجر رسالت این نیست که انسان دوست اهل بیت باشد، دوستی اهل بیت خیلی سخت نیست، چون هر کس اینها را بشناسد دوست اینهاست، این ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ که در آیه ۲۳ سوره مبارکه «شوری» بود، معنای آن این نشد که دوستی اهل بیت اجرت پیغمبر است، بلکه معنای آن این شد که این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ متعلق به ﴿الْمَوَدَّةَ﴾ نیست، مفعول واسطه برای ﴿الْمَوَدَّةَ﴾ نیست این ظرف. ظرف لغو نیست، بلکه ظرف مستقر است، معنای آیه این است که «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمَسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى» که ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ ظرف مستقر است نه ظرف لغو؛ یعنی تمام مودت شما باید مستقر باشد درباره اهل بیت، آن وقت انسان به دیگری که دل نمی‌بندد. ما یک ادب اجتماعی داریم می‌گوییم فلان مکان را دوست داریم، فلان غذا را دوست داریم، فلان لباس را دوست داریم، فلان کتاب را دوست داریم، اینها یک سلسله آداب اجتماعی است اینها که مودت نیست. اگر ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ متعلق به «المستقرّة» هست که هست، تمام مودت یکجا باید در خاندان عصمت و طهارت باشد، بقیه دیگر آداب اجتماعی است، دوستی به این معنا، چون مودت بالاتر از محبت است. آن که

هم به این علاقه‌مند است هم به او علاقه‌مند است این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ را مفعول واسطه برای مودت می‌داند خیال می‌کند، دوستی این خاندان کافی است در عزای آنها هم گریه می‌کند این نیست، این می‌شود ظرف لغو. شما یک ایرانی پیدا می‌کنید در این کشور باشد حسین بن علی (سلام الله علیهما) را بشناسد، قمر بنی‌هاشم (علیه السلام) را بشناسد و دوست اینها نباشد؟! دوستی به این معنا برای این خاندان مسلم است هر کس اینها را بشناسد دوست اینهاست؛ اما این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ نزد اینها مفعول واسطه است برای مودت، دوست اینهاست؛ اما اینکه اجر رسالت نشد، اجر رسالت این است که «الْمُودَةُ الْمَسْتَقَرَّةُ فِي الْقُرْبَى» اگر مودت مستقر در آن جاست انسان به دیگری دل نمی‌بندد، این معنای مودت است. این معنا را خدا از ما می‌خواهد نسبت به قرآنش این طور است، نسبت به پیغمبرش این طور است، نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) این طور است، این را می‌خواهد. قسمت ۱/امتحان/تسنیم

معیار محبت و مودت

معیار مودت، حق و باطل است حق هم جز از خدا نیست: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ [۳] تعبیری در قرآن دارد که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ [۴] این حق، مقابل ندارد چیزی با او نیست، چیزی با حق نیست حق، وحده است و لاغیر! هیچ چیزی با او نیست ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ که این برای فصل و دوم است که به ذات برمی‌گردد، حقی است که حکم خداست، قول خداست، فعل خداست، در جهان خلقت یافت می‌شود این حق بالقول المطلق «مِنَ اللَّهِ» است که در سوره «آل عمران» دارد ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾، ما حقی نداریم که از خدا ناشی نشده باشد از جای دیگر در آمده باشد و اینکه درباره وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» [۵] با این ﴿الْحَقُّ﴾ معیت دارد نه با ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾، این ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ اگر گفته شد «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ»؛ یعنی این ﴿الْحَقُّ﴾ و منظور از علی (سلام الله علیه) همان اهل بیت همان چهارده معصوم (سلام الله علیهم) است؛ یعنی اینها با این حق هستند که ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ شما باید دوست اینها باشید اگر سعادت ابدتان را بخواهید. یک سلسله روابط اجتماعی انسان دارد اینها عیب ندارد. انسان به لباسش علاقه‌مند است، به خانه‌اش علاقه‌مند است این ضرری ندارد اینکه مودت نشد، این برای تنظیم روابط زندگی است. فرمود ارحام شما، اولاد شما هیچ مشکل شما را حل نمی‌کند و یوم قیامت هم از همدیگر جدا خواهید بود و آنچه را هم که می‌کنید خدا می‌بیند، پس این باعث نشود که پیام بدهید یا نامه بنویسید یا مسافرت کنید و کار پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به مشرکین گزارش بدهید. قسمت ۱/امتحان/تسنیم

انسان نه دو قلب دارد و نه در یک قلب دو محبت می‌گنجد: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ [۶] شما یک مودت دارید این مودت هم که یکجا مستقر کردید به اهل بیت یعنی باید این کار را می‌کردیم، بنابراین اگر ﴿تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَفَرُ بِبَعْضٍ﴾ [۷] شد تبعیضی در مودت شد می‌دانید این تبعیض، مهلک است مستهلک نمی‌شود، این طور نیست که به اندازه‌ای که مودت دارید دین داشته باشید این طور نیست، توحید تبعیض‌بردار نیست، ولایت تبعیض‌بردار نیست، نبوت و رسالت تبعیض‌بردار نیست، ﴿تَلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ این محور اصلی را ایمان و کفر می‌داند؛ فرمود اینها به توحید کافرند، به ربوبیت کافرند، به الهیت کافرند که همه اینها به اسمای حسنی حق برمی‌گردد و نشانه اینکه دشمن شما هستند در مسائل اعتقادی این است که «الرَّسُولُ بِمَا أَنَّهُ الرَّسُولُ» را بیرون کردند: ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ﴾ نه «يُخْرِجُونَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ» را، او را به عنوان یک عرب نخیر، «الرَّسُولُ بِمَا أَنَّهُ الرَّسُولُ» را تبعید کردند اخراج کردند؛ یعنی با دین مخالف هستند، ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ﴾ چرا شما را بیرون می‌کنند؟ برای اینکه شما موحد هستید به «الله» ایمان دارید هم به رسول «الله» ایمان دارید، پس محور عداوت آنها دین شماست

تمام اینها حدّ وسط است؛ یعنی کلّ هر جایی که ما بتوانیم یک حدّ وسط جدایی درست کنیم می‌شود برهان مستقل، چون وحدت و کثرت براهین را وحدت و کثرت حدود وسطی تعیین می‌کنند. اگر ما یک مطلب داشتیم به چند عبارت بیان کردیم این در حقیقت یک برهان است؛ اما اگر چند نکته داشتیم، چند مطلب داشتیم می‌شود چندتا برهان، حدّ وسط اگر دوتا شد برهان می‌شود دوتا، حدّ وسط اگر یک مطلب بود به دو بیان، بیان شد در حقیقت یک برهان است، همه این موارد می‌تواند به نوبه خود حدّ وسط قرار بگیرد. فرمود: ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ﴾، چرا؟ برای اینکه «لَا تَكُم مَّؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» ﴿أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ﴾.

قسمت ۱/ امتحانه/تسنیم

حدّ محبت

وجود مبارک حضرت می‌فرماید من حدّ وسط محبت هستم، آن هسته مرکزی محبت هستم. خدا محبوب کلّ است، به هر حال همه چیز از ناحیه اوست. شما اگر بخواهید محبّ او باشید یک حلقه وسطیه، یک ربط وسط، حدّ وسطی می‌خواهد. باید در مدار «حبیب الله» دور بزیند تا از محبّ بودن به محبوب بودن بار یابید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾، محبّ خدا اگر بخواهد محبوب خدا بشود، باید در مدار حبیب خدا بگردد. من حدّ وسط هستم. این خیلی کار است! یعنی اینکه فرمود من، یعنی چهارده نفر! به هر حال اگر کسی بخواهد مورد علاقه ذات اقدس الهی باشد، این حدّ وسط است، این دایره است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. آن حلقه ارتباطی که محبّ را محبوب می‌کند، دوست خدا را به جایی می‌رساند که خدا دوست او بشود، این حلقه وسطیه اهل بیت هستند. او اگر بخواهد به جایی برسد، دوستانه خدای سبحان با او سخن می‌کند. حالا که جامه در بر کردی، می‌خواهی بخوابی، بلند شو، الآن وقت خواب نیست. غرض این است که اگر روز نازل بشود که شب نماز خود را بخوان، این یک مقدار اهمیت دارد. یک وقت تا انسان می‌خواهد برود بخوابد، آیه نازل می‌شود؛ لذا حضرت نماز شب ایشان همین‌طوری بود، این‌طور نبود که یازده رکعت پشت سر هم بخواند. این‌طور نبود. قسمت ۱/مدثر/تسنیم

عشق

مودّت به عشق نزدیک‌تر است بالاتر از محبت است. حیف این کلمه نورانی که به دست بیگانه افتاد و این را زمینی کرد. این روایت نورانی را مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در بحث فایده عبادت از وجود مبارک امام (سلام الله علیه) نقل می‌کند که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا» [۷] فرمود آدم برادری دارد دوستی دارد که سالیان متمادی او را ندید، حالا که او را می‌بیند، معانقه می‌کند. فرمود نماز دوست شماسست وقتی که موقع نماز شد باید نماز را معانقه کنید. افضل مردم کسی است که به نماز عشق بورزد. حیف این کلمه که از دست ما گرفتند و دادند به بیگانه. در بیان نورانی حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که بیست سال قبل از جریان کربلا از صفین به طرف کوفه می‌آمدند به سرزمین کربلا که رسیدند، حضرت از مرکب پیاده شد با دستان مبارکش اشاره کردند فرمودند: «مَصَارِعُ عَشَّاقٍ» [۸] اینجا عاشقانی می‌آرمند. عرض کردند اینها چه کسانی هستند؟ حالا بیست سال قبل از جریان کربلا بود. فرمود اینجا عاشقانی هستند که می‌آیند اینجا حضرت آمد این خاک را گرفت بو کرد و دو رکعت نماز خواند، بیست سال قبل از جریان کربلا! وقتی از صفین برمی‌گشتند به کوفه، به کربلا که رسیدند این کارها را کردند. حیف این کلمه طیب و طاهر که از دست ما گرفته شد. غرض آن است که مودّت به عشق نزدیک‌تر است محبت یک مقدار درجه پایین‌تری است.

ایثار

فرمود: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛ یعنی در حالی که خودشان نیازمندند و چیزی که نیاز آنها را برطرف بکند در دسترس ایشان هست آن را به مهاجرین می‌دهند ایثار می‌کنند و وضعشان مختل می‌ماند. این مخصوص مهاجرین است مخصوص انصار است این چه راهی است؟ چطور می‌شود آدم این‌طور بشود به اینجاها می‌رسد؟ چطور می‌شود ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ می‌شود؟ چطور می‌شود که ﴿لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ می‌شود؟ چطور می‌شود که ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ اینها منازل سیر و سلوک است، همه ما می‌خواهیم بگوییم سیر و سلوک چطوری است؟ زاهد شدن چطوری است؟ به مقامات عارفین رسیدن چطور است؟ همین است! راه دیگری نیست که غیر از همین راهی که به ما گفتند. انسان اول مهاجر را دوست دارد، بعد اگر چیزی به او دادند نه تنها گله نمی‌کند مواظب است که در قلبش احساس نیاز نکند و اگر هم چیزی محتاج بود دیگری هم محتاج بود دیگری را ایثار کند که این سه منزل است برای سالکان و برای اهل سیر و سلوک. چطور می‌شود انسان به این مقام می‌رسد؟ فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ این سه مقام و این سه منزل و این سه مرتبه این است که انسان با آن دشمن درونی بجنگد. در دو جای قرآن کریم است ظاهراً فرمود اگر کسی با این بخل درونی بجنگد به فلاح رسیده است ما می‌گوییم «حیّ علی الفلاح»؛ اما راه فلاح را هم به هر حال قرآن مشخص کرده است، همین دو مورد است که ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ دارد.

فرمود این بخل، استیثار در مقابل ایثار، ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ [۱۱] نه «جمعا»! «حُبَّ جَمٍّ»؛ یعنی حُبّ انبوه! خیلی انسان به مال علاقه‌مند است نه به مال فراوان علاقه‌مند است نه، خیلی به مال علاقه‌مند است هر کسی هر چه دارد ﴿تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ اینها به نام شُحّ است، اینها به نام بخل است، اینها بیرون از جان ما سنگر نگرفتند درون جان ما سنگر گرفتند و دائماً هم تیراندازی می‌کنند که فرمود: ﴿وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ این «شُحّ» که دشمن درونی ماست بیرون از جان ما نیست که سنگرگیری کند، همان کنار جان ماست که سنگرگیری کرده. این «شُحّ»، این بخل، این «حُبَّ جَمٍّ»، این علاقه وافر به مال، حالا هر چه هست. یک وقت است انسان ساده زندگی می‌کند؛ اما به همان حصیرش خیلی علاقه‌مند است، خیلی شدیداً علاقه‌مند است، به آن پتو که دارد خیلی علاقه‌مند است، هرگز حاضر نیست به کسی بدهد، این را می‌گویند: «حُبَّ جَمٍّ»! این «حُبَّ جَمٍّ» در درون جان ما جاسازی شده ﴿وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ این «شُحّ»، این بخل که دشمن جان انسان است در کنار جان جاسازی شد؛ آن‌گاه فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ اگر کسی با این بخل بجنگد محفوظ بشود این را می‌گویند تقوا؛ اگر وقایت این چنین داشته باشد که به هر حال همه تأمین می‌شوند و بدون این تأمین شدن نیست، حالا ما چه زحمتی بکشیم بیگانه را به درون جانمان راه بدهیم. اگر وقایتی شد و حفظی شد انسان از شرّ این شُحّ نجات پیدا کرد ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

پس این ظاهراً دو جاست که فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ کسانی هم که این راه را رفتند را هم به ما نشان داد، یک تئوری محض نیست که یک‌جا بفرماید «حیّ علی الفلاح»، یک‌جا بفرماید هر کسی که از این شُحّ‌رهایی یافت به مقصد رسیده است، این‌طور نیست. آنهایی که رهایی یافتند به مقصد رسیده‌اند آنها را هم برای ما بازگو می‌کند و راه آنها را هم برای ما شرح می‌دهد، منازل سالکین را هم بازگو می‌کند که اول: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾، دوم: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾.

سوم: ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾. این هم راه، آن هم رونده، این هم مقصد، آن هم اصل کلی. این چنین نیست که بفرماید هر کسی وقایه داشته باشد از شُح برهد ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ که بشود تئوری محض این سه منزل را حداقل به ما نشان داد، آنهایی هم که سالکان این منازل بودند اهل سیر و سلوک بودند هم به ما نشان داد، این می‌شود سیر و سلوک. این چنین نیست که انسان در منزل منزوی بشود، بشود اهل سیر و سلوک. این که در متن انقلاب است، در متن جبهه است اهل سیر و سلوک است، می‌شود ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، چون این دشمن در درون انسان جاسازی شده است این سه منزل را هم پشت‌سر هم بازگو فرمود؛ البته آن زمینه محبت را هم بازگو فرمود، نه اینکه اینها ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ فقط علاقه‌مند هستند که مهاجرین بیابند، قلباً علاقه‌مند هستند نه! زمین و زمینه را آماده می‌کنند. اگر کسی به مهاجرین علاقه‌مند است خانه‌اش هم آماده می‌کند، زمینه فکری و فرهنگی را هم آماده می‌کند. حالا مهاجرین که آمدند با یک فکر جدید می‌آیند، این فکر جدید باید در مدینه طرفدار داشته باشد اینها زمینه فکری را هم آماده کردند؛ هم تبوء دار کردند هم تبوء ایمان کردند، هم به اینها خانه دادند هم طریزی مدینه را تربیت کردند و پروراندند که اینهایی که با افکار جدید می‌آیند بتوانند در مدینه زندگی کنند، این می‌شود تبوء دار، آن می‌شود تبوء ایمان، وگرنه ایمان چیزی نیست که آنها به ایمان جا بدهند یا برای ایمان جاسازی کنند. این گروه به نام انصار است و از اینها قرآن به عظمت هم یاد کرده است ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. آن گاه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ این کبرای قیاس، آن هم صغرای قیاس نتیجه می‌گیریم که «الأنصار هم المفلحون». درباره مهاجرین خود نتیجه را بالصرّاحه ذکر کرد فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ در اینجا کبرای قیاس را ذکر کرد فرمود: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ در اینجا فرمود اینها کسانی بودند که از بخل درونی نجات پیدا کرده‌اند این صغرا، بعد اصل کلی را هم فرمود هر کس از بخل درونی نجات پیدا کند مفلح است. دیگر فرمود «الأنصار هم المفلحون». فرق این دوتا آیه این است که در آیه قبل نتیجه را ذکر فرمود بدون کبرای، کبرای مطوی است، در آیه بعد کبرای را بالصرّاحه ذکر فرمود نتیجه مطوی است، نتیجه این است که «الأنصار هم المفلحون»، این طایفه دوم؛ البته باز دوباره باید برگردیم، چون هر کدام از این آیات لطایف دیگری را هم به همراه دارد. قسمت ۱۰/حشر/تسنیم

انفاق

در سوره مبارکه «نساء» عظمت مال را ذکر می‌کند که اصلاً نقش مال در جامعه چیست؟ در آیه پنج سوره «نساء» این چنین می‌فرماید: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا * وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾؛ مالی که خدای سبحان مایه قیام شما قرار داد این را به دست سفیهان ندهید. قبلاً هم حتماً ملاحظه فرمودید که فقیر را که فقیر می‌گویند نه برای آن است که مال ندارد؛ چون فقر، غیر از فقْد است، فقیر غیر از فاقد است. فقیر به معنای بی‌مال نیست، فقیر به معنای کسی که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد و اگر کسی مال نداشت، چون قدرت قیام ندارد مثل آن است که ستون فقراتش شکسته است، به او می‌گویند فقیر، وگرنه فقیر به معنی بی‌مال نیست فقر به معنای فقْد نیست. اطلاق کلمه فقیر بر این شخص از همین باب است؛ نظیر اطلاق کلمه مسکین، مسکین را که بر نیازمند اطلاق می‌کنند؛ برای اینکه این بیچاره زمین‌گیر است، اهل سکون است نه اهل حرکت؛ این «سکن فی الأرض»، نه قدرت حرکت دارد نه قدرت قیام. از این آیه پنج سوره مبارکه «نساء» استفاده می‌شود که مال مایه قیام مردم است، کسی که مال ندارد فقیر است یعنی ستون فقراتش شکسته است. ﴿وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ

لَكُمْ قِيَامًا؛ پس مال مایه قیام آمت است. این مال نباید به دست سفیهان باشد. آنکه در بیراهه مصرف می‌کند سفیه است. در باب شارب خمر دارد که سفیه است و مانند آن کسی که مال را در راه حرام صرف می‌کند سفیه است. سفیه به اصطلاح دین، غیر از سفیه به اصطلاح توده مردم است. سفیه دینی را قرآن در سوره مبارکه «بقره» مشخص کرد که ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [۱۵] اگر کسی راه ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) را طی نکرد این سفیه است، مال نباید به دست این گروه باشد. لذا فرمود ما باید به دست کسی که عقل ممثل است باشد تا بداند این مال را چگونه توزیع کند و او هم گداپرور نیست. جلوی فقر طبیعی را نمی‌شود گرفت، به هیچ وجه جلوی فقر طبیعی را نمی‌شود گرفت؛ اما کاملاً جلوی فقر اقتصادی را می‌شود گرفت. فقر طبیعی لازمه ضروری این نظام است؛ یعنی انسان مریض می‌شود، تصادفی دارد، سالمند هست، کودک هست، پیر هست، سال خورده هست، تصادفی هست اینها فقرای طبیعی‌اند ما نمی‌توانیم دنیایی داشته باشیم که در او کودک نباشد، پیرزن نباشد، پیرمرد نباشد، معلول نباشد، مریض نباشد، اینها فقرای طبیعی‌اند؛ اما می‌توانیم نظامی داشته باشیم که در او فقیر نداشته باشیم، جلوی فقر اقتصادی را کاملاً می‌شود گرفت. وقتی هم که حضرت حجت (سلام الله علیه) ظهور کرد، یکی از آثار پربرکت ظهور آن حضرت این است که گفتند اگر کسی زکاتی را بخواهد از شرق به غرب ببرد تا فقیری پیدا کند، فقیر پیدا نمی‌شود که زکات را به او بدهد. زکات، مثل صلوات از ارکان دین است تا آخر دنیا زکات هست؛ اما مصارف زکات متعدد است. همه موارد زکات را که نگفتند به فقیر بدهید یکی از بارزترین مصرف زکات همان «فی سبیل الله» است این «فی سبیل الله» تا آخرین لحظه دنیا هست؛ یعنی ساختن مسجد هست، ساختن مراکز علمی هست، تأسیس حوزه‌های علمی هست، ساختن راه هست، خدمات هست، مراکز درمانی و مستشفا و مانند آن هست، اینها خدمات است، اینها تا آخر دنیا هم هست، اینها هرگز قطع نمی‌شود؛ نباید گفت چون زکات از ارکان اسلام است «بنی الصلاة علی خمس»، یکی صلوات است و دیگری زکات و مانند آن؛ پس و زکات هم مصرفش فقیر است، ما حتماً باید فقیر داشته باشیم. ما حتماً زکات داریم، حتماً «فی سبیل الله» هم داریم. نشانه آن هم این است که یکی از مصارف هشت‌گانه زکات، مسئله «فی الرقاب» است که ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ... وَفِي الرِّقَابِ﴾. «فی الرقاب»؛ یعنی برای آزاد کردن رقبه‌ها و بنده‌ها. چون یکی از مصارف هشت‌گانه زکات آزاد کردن برده‌هاست، پس ما باید نظام بردگی را امضا کنیم؛ برای اینکه یکی از مصارف هشت‌گانه زکات «فی الرقاب» است یا اگر به سمتی رفتیم که باید برویم چه اینکه فقهای ما (رضوان الله علیه) به آن سمت حرکت کردند، یعنی نظام اسلامی به آن سمت حرکت کرد که ما «کتاب العتق» داریم نه «کتاب الرق»؛ نظام برده‌داری برچیده می‌شود و زکات همچنان محفوظ است اگر ما فقر را برطرف کردیم این همان است. این یکی از آن کلمات نورانی حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) است که فرمود: جنگ فقیر و غنی اسلام ناب، این چنین نیست که ما به فقیر بگوییم تو داشته باش شاکر باش، به فقیر بگوییم تو نداشته باش و صابر باش و خدا خواست تو فقیر باشی، این چنین نیست. اگر زکات هست مصارف هشت‌گانه دارد و از بارزترین مصادق آن هم «فی سبیل الله» هست و این «فی سبیل الله» هرگز تمام شدنی نیست. بنابراین مال را قرآن کریم عامل قیام می‌داند ملتی که فقیر است هرگز قدرت قیام ندارد.

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در «کتاب المعیشه» کافی حدیثی را نقل می‌کند از وجود مبارک رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که حضرت مال را تعریف می‌کند، عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ»، منظور از «خُبْز»؛ یعنی اقتصاد، نه تنها نان. در تعبیرات فارسی هم که ما می‌گوییم «نان مردم»؛ یعنی اقتصاد مردم، «نان خور»؛ یعنی هزینه‌بردار نه تنها نان، در مقابل گوشت یا نان در مقابل لباس. این هم که در فطریه می‌گویند اگر نان خورش این چنین است؛ یعنی عائله او. عرض کرد: «اللَّهُمَّ

بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَ لَا صُمْنَا وَ لَا أَدَّيْنَا قَرَأْنُ رَبَّنَا» [۱۶] این مضمون با یک تفاوت کوتاهی در «کتاب المعیشه» مرحوم کلینی در کافی هست؛ یعنی خدایا بین ما و نان ما جدایی نینداز. آن گاه عرض کرد خدایا اگر بین امت اسلامی و نان آنها جدایی بیندازی مردم اهل نماز و روزه نخواهند بود دینداری مردم فقیر سخت است. این راه به عنوان یک توصیف بیان کرد نه توصیه، نه به عنوان دستورالعمل که اگر نان نداشتید دست از دین بردارید؛ بلکه توصیف کرد، فرمود وضع توده مردم این طور است، وگرنه از نظر تحقیق دین را گرسنه‌ها حفظ کردند هم در صدر اسلام و هم به برکت انقلاب اسلامی. آنهايي که ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [۱۷] که سه روز گرسنه خوابیدند با آب خالص افطار کردند آنها حفظ کردند؛ آنهايي که سنگ به شکم می‌بستند در جبهه‌ها فقر و گرسنگی و نج را تحمل می‌کردند آنها حفظ کردند. آنها که ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ آنها حفظ کردند. این را که حضرت فرمود اگر نان نباشد، دینداری مشکل است به عنوان توصیف حال توده مردم است، نه توصیه و دستورالعمل که این طور باشید. بنابراین الآن هم شما در این جبهه‌ها هم دیدید آنهايي هم که بالأخره با گرسنگی در جبهه‌ها بودند آنها توانستند دین را حفظ بکنند، وگرنه خدای ناکرده این دشمن قهار اگر پیروز می‌شد، اگر خیلی خیلی رحم می‌کرد، مشهد و قم را مثل بقیع می‌کرد. آنهايي که بالأخره در آن سرمای زمستان در این سنگرها یخ زدند، چون هزینه به آنها نرسید آب به آنها بالای کوه نرسید آنها حفظ کردند.

پس منظور حضرت این نیست که اگر مال نداشتید شورش کنید؛ منظور آن است که وضع توده مردم این طور است. پس مال عامل قیام مردم است؛ یعنی مردم فقیر قدرت حرکت ندارند و چون قدرت حرکت ندارند، مال باید به دست عقلا باشد نه به دست سفها، و عقلا همان نظام اسلامی‌اند؛ یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است ائمه (علیهم السلام) است و جانشینان او. این سخن مرحوم امین‌الاسلام در مجمع [۱۸] را در ذیل این آیه ملاحظه فرمایید که ایشان می‌فرماید: این ناظر به آن است که اداره امور مسلمین، تدبیر امور مسلمین به اختیار پیامبر و قائمین مقام آن حضرت‌اند؛ یعنی جانشینان او؛ این حکم اسلامی است. حالا در زمان غیبت که خیلی کسی به ما سند نداد که حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) در آینده نزدیک ظهور کند شاید صد میلیون سال طول بکشد و از قدرت ذات اقدس الهی حفظ یک انسان کامل در صد میلیون هیچ محذوری ندارد. این چنین نیست که همه این زحمات و برنامه‌ها برای آن هشت، ده سال صدر اسلام بود، بقیه هیچ، بقیه این نظام برنامه‌ای ندارد. این طور نیست که قرآن و وحی و فرشته‌ها آمدند برای همان هشت، ده سال، بعد این میلیونها سال اگر طول بکشد تا زمان ظهور حضرت، مردم بی‌برنامه باشند هر که بتازد، بتازد؛ این طور نیست. کسانی که جانشینان رسول اکرم‌اند در درجه اول المعصومین (علیهم السلام)، بعد غیر معصوم.

فتحصل که مال عامل قیام است اولاً و برای اینکه امت قدرت قیام داشته باشند، مال باید به دست عقلا باشد نه سفها ثانیاً، و عقلای قوم این مال را دولت بین ال کل می‌کنند نه دولت «بین الأغنیاء». شما در هر جا که بروید می‌بینید که سرمایه‌ها فقط به دست یک گروه خاص می‌گردد؛ این می‌شود ﴿دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾. فرمود این کار نظام اقتصاد اسلامی نیست، این یک تعلیل عام است؛ نظیر همان کبرای کلی که در آیه قبل بود، این چنین نیست که گرفتن و عذاب مخصوص یهودیه‌های بنی‌نضیر باشد، کبرای کلی را فرمود؛ فرمود: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ چه یهود بنی‌نضیر، چه دیگران در اینجا هم کبرای کلی اقتصادی ذکر می‌کند، فرمود: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾؛ خب باید مال به دست همه باشد. قسمت مهم مال هم انفال است و «فیء» است بقیه چیزی نیست؛ یعنی دریاها هست، معادن هست، صحراها هست، سلسله جبال هست، جنگل‌ها هست اینها درآمد اصلی یک کشورند اینها وقتی به دست معصومین باشد درست توزیع می‌کنند، اگر کشاورزی است به همه می‌دهند، اگر

دامداری است به همه می‌دهند، اگر کارخانه است به همه می‌دهند اگر درآمدهای دیگر است به همه می‌دهند؛ منهای این اصول اولیه مالی دیگر در مملکت نیست یا معدن است یا کوه است یا جنگل است یا دریا هست یا فزانوردی است یا زمین‌های بزرگ است و مانند آن؛ اینها سرمایه‌های بزرگ است، وگرنه خانه اشخاص که دیگر سرمایه بزرگ نیست این سرمایه‌های کلان و بزرگ در اختیار دولت اسلامی است که دولت اسلامی «بین الكل» عادلانه توزیع کند که بشود «دولة بين المسلمين كلهم»، نه «دولة بين الأغنياء منكم» قسمت ۴/حشر/تسنیم

بنابراین آنچه که در این آیه بیش از هر چیزی مطرح است انفاق «فی سبیل الله» است که گاهی به لسان اثبات و مدح و گاهی به لسان نفی و مذمت است. باز در اواخر این سوره فرمود: ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ﴾ [۵] که این لسان، لسان مذمت است. آنها که در راه خدا انفاق نمی‌کنند و دیگران را هم به بخل دعوت و تشویق می‌کنند، کیفر تلخ به انتظار آنها است، پس آنچه که در این سوره بیش از مطالب دیگر مطرح است، جریان انفاق «فی سبیل الله» و به خدا قرض الحسنه دادن است. این مطلب موهم آن است که خدا در یاری دین خود محتاج به خون یا مال دیگران است که اگر کسی خون ندهد یا مال ندهد، خدا نمی‌تواند دین خود را یاری دهد؛ لذا در صدر این سوره سخن از تنزیه و تسبیح حق است که او منزّه از هر حاجت و مبرّای از هر نقص است؛ چه اینکه در کریمه دیگر فرمود: ﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ و ﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ [۶] اگر خدا بخواهد می‌تواند از کفار و منافقین انتقام بگیرد و دین خود را پیروز کند، بدون اینکه شما کاری کنید؛ ولی می‌خواهد شما را بیازماید. این‌طور نیست که اگر شما دین خدا را یاری نکردید، خدا دست از دینش برمی‌دارد. چنین نیست؛ این قضای الهی است که سرانجام این دین را ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [۷] و چنین نیست که اگر ما دین خدا را یاری نکرده‌ایم، دین یاری نمی‌شود! فرمود: ﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ خدا از منافقین و کفار انتقام می‌گیرد: ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾، شما را می‌خواهد با یک سلسله امور بیازماید، ببیند که در راه خدا از بذل مال و جان مضایقه می‌کنید یا نمی‌کنید، پس روی این نکته است که اول این سوره سخن از تسبیح حق است. قسمت ۲/حدید/تسنیم

عزتمندی

عزیز را از همان عزت گرفتند عزت یعنی صلابت و نفوذناپذیری آن زمینی که سرسخت و نفوذناپذیر است که با نیش کلنگ و بیل نمی‌شود خاکی از او کند می‌گویند: «ارضٌ عَزَّازٌ»؛ می‌گویند این زمین عزیز و نفوذناپذیر است نمی‌شود در آن نفوذ کرد. مؤمن اگر عزیز است این چنین است، نفوذناپذیر و تسلیم‌ناشدنی است و اگر کسی به نبرد با عزیز برخاست، قهراً شکست می‌خورد و آن عزیز پیروز می‌شود. آن‌گاه غلبه از لوازم عزت است، نه معنای عزت غلبه باشد، نه عزیز یعنی پیروز، نه عزت یعنی غلبه؛ اگر موجودی نفوذناپذیر بود، جنگ با او با شکست همراه است و خدا عزیز است و در دسترس کسی نیست، اگر چیزی هم در دسترس نبود و «بعید المآل» بود، می‌گویند «عزیز الوجود» است؛ یعنی نمی‌شود به او دسترسی پیدا کرد و در دسترس کسی نیست. خدا عزیز است؛ هیچ کسی به او دسترسی ندارد، در عین حال که «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ»؛ [۲۸] اما اگر کسی بخواهد علیه خدا قیام بکند، دسترسی به خدا ندارد و او دارای عزت است. آن‌گاه این عزت و صلابت او آمیخته با حکمت است؛ هر کاری که می‌کند بجا هست؛ این چنین نیست که چون عزیز است، کارهای نابجا - معاذ الله - بکند چون سبوح است و او منزّه از نقص و عیب

است. پس عزّت او با حکمت همراه است و اگر کسی در برابر او خاضع بود، در برابر او مطیع و منقاد بود، خدا عزّت خود را در او ظاهر می‌کند، حکمت خود را در او ظاهر می‌کند، او می‌شود مظهر عزیز و حکیم؛ اگر فرمود: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً» [۲۹] در کنار آن هم فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [۳۰] اگر فرمود: ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ که این لسان، لسان حصر است، حکمت را هم فرمود من به هر که بخواهم می‌دهم: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [۳۱] حکمت، کار خدا و وصف فعلی خداست، چه اینکه عزّت هم صفت فعلی حق است و این صفت را در افرادی ظاهر می‌کند؛ آن‌گاه می‌فرماید اگر ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ در جای دیگر می‌فرماید: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ نه اینکه خدا و پیامبر و مؤمنین همه عزیز هستند، بلکه عزّت پیامبر و مؤمنین، مظهر عزّت حق است؛ عزّت «بالاصاله و بالذات» از آن خداست. درباره حکمت هم باز این چنین است؛ اگر ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾ این چنین نیست که خدا به کسی حکمت بدهد و به او واگذار کند، عطا کند که او بشود حکیم، بلکه در آینه هستی او می‌تابد؛ او می‌شود مظهر حکمت. بنابراین آنچه که در این سوره مطرح است، مضمون این سوره را همین سطر اول تضمین می‌کند: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. حالا ملاحظه می‌فرمایید که چرا در مقدمه این سوره، ذات اقدس الهی این اوصاف را یاد کرده است: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ که این لسان هم لسان حصر است او عزیز است، او حکیم است. این چنین نیست که «و هو العزيز و الحكيم»؛ گاهی ممکن است انسان دو صفت داشته باشد هر صفتی را در جای خود اعمال کند منهای وصف دیگری؛ اما اوصاف ذات اقدس الهی این چنین نیست لذا شما گاهی می‌بینید بدون اخذ ذکر می‌شود؛ مثلاً در پایان همین سوره مبارکه «حشر» که بسیاری از اسمای الهی ذکر می‌شود، همه اینها نوع اینها بدون عطف است، اینجا هم که بدون عطف یاد شد برای آن است که حکمت او آمیخته با عزّت است، عزّت او آمیخته با حکمت است، او حکیمانه عزیز است، او عزیزانه حکیم است و مانند آن: ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ قسمت. ۲/حشر/تسنیم

خود اتکائی

فرمود به اینکه: ﴿وَاسْتَعْمِرْكُمْ فِيهَا﴾ یعنی چه؟ یعنی دست شما پیش دیگران دراز نباشد. شما مستحضرید مزدوری در اسلام مکروه است؛ یعنی چه؟ حالا بعضی از روایات خیلی تند است، حالا مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) «وفاقاً لبعض الفقهاء» این را حمل بر کراهت کرده است [۲۳] وگرنه ظاهر آن بیش از کراهت است، یعنی کسی حق ندارد مزدور دیگری بشود. این نهی را حمل بر تنزیه کردند، برای اینکه خدا انسان را کریم آفرید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [۲۴] انسان کریم تمام کار خودش و شؤون خودش را به دیگری می‌دهد منتظر مزد پایان ماه است؟ مزدوری در اسلام مکروه است، ما - متأسفانه - نتوانستیم مردم را مزدور هم بکنیم، از بس بیکار داریم. این قانون اساسی گرچه یک کتابچه است؛ اما کتاب عمیق علمی است، خیلی محققان روی آن کار کردند، چهل فقیه در آن روز بود. خدا غریق رحمت کند مرحوم آیت الله حائری را! این را ما بارهای در طی این چهل سال شاید چهل بار گفتیم، این از یادگارهای مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری (رضوان الله علیه و علی اهل بینه)؛ ایشان آمدند پشت تریبون نوبت گرفتند به اصل چهارم و پنجم که رسید، چون آنجا دارد که همه قوانین باید بر اساس اسلام باشد، ایشان اصرار داشتند که این کلمه را شما در قانون اساسی بیاورید، الآن هم هست، در بازنگری قانون اساسی هم باز همین جمله هست. این یک اصطلاح سابقه ندارد، شما در

قوانین کشورهای دیگر هم ببینید این تعبیرات نیست، این صبغه حقوقی ندارد، این فقط صبغه حوزوی دارد و اصول و فقه. در آنجا ایشان اصرار داشتند که این کلمه را بگویید که این اصل بر جمیع اصول و مواد و آیین‌نامه‌ها حاکم است؛ این حکومت یک اصطلاح اصولی است، یک چنین چیزی تعبیری در کتاب‌های قوانین که نیست. ما عام و خاص داریم مطلق و مقید داریم تبصره داریم اینها در کتاب‌های فقه و قانون هست؛ اما حاکم حکومت دارد این اصطلاح شیخ انصاری‌هاست که در قانون اساسی آمده. فرمود این بر تمام اصول و - اصول قانون اساسی - مواد و - مصوبات مجلس - آیین‌نامه‌ها و مقررات وزارت‌خانه‌ها حاکم است، این است، این حکومت است. در آنجا مسئله تعاونی خیلی تکرار شده است، مزدوری نیامده است؛ تعاونی یعنی چند نفر هستند با سرمایه خودشان کار می‌کنند. شما این روایت‌های باب اجاره وسائل را یک مرور بکنید که این روایت‌های نهی را مرحوم صاحب وسائل حمل بر تنزیه کردند؛ بسیار خوب! به هر حال مکروه است. امام فرمود به اینکه شما محصول کار خودت را به دیگری می‌دهی؟ چرا این کار را می‌کنی؟ برای خودت کار بکن! انسان را با کرامت می‌خواهد اداره کند نه شکم مردم را سیر بکند: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ فرمود هر کاری که می‌کنید طرزی کار بکنید که محصول کار خودتان را خودتان ببینید، البته خدماتی هم به دیگری دارید این می‌شود ﴿وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ فرمود من از شما می‌خواهم زمین را آباد کنید. زمین را برای خودت آباد بکن تا آقای خودت باشی این راه باز است. «فتحصل» که این عناوین هر کدام از اینها وجه حمل دارد. قسمت ۲/مرسلات/تسنیم

تربیت و تزکیه

می‌فرماید قسم به کسی که پروردگار مشرق و مغرب است؛ یعنی نظمی در عالم است. اگر نظم است هر کسی باید به حساب خود برسد. این طور نیست که هر کسی هر کاری بکند رها باشد. این به دلیل قسم خورده، نه در قبال دلیل. کسی که ﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ است، ربّ غیر از تربیت است. ربّ مضاعف است و تربیت ناقص. آن «رَبِّي» است و این «رَبِّ» است، «رَبِّبَ» است. «رَبِّ» یعنی مُرَبِّب؛ یعنی مدیر، یعنی مدبّر. لازمه تدبیر همان تربیت است، وگرنه تربیت ناقص است و این مضاعف است، از دو باب هستند.

﴿فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ﴾، به تعبیر بعضی از بزرگان به شرق و غرب قسم نخورد که فعل آفتاب باشد یا فعل زمین باشد. به مشرق و مغرب به این جایگاه قسم خورد که کار خود اوست، گرچه شرق و غرب هم کار اوست، او ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾، [۲۹] او ﴿يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾، [۳۰] این اختلاف فصول چهارگانه را به بار می‌آورد تا روزی مردم تأمین بشود، چون اگر همیشه زمستان باشد یا همیشه تابستان باشد که زندگی مردم ممکن نیست. فرمود مگر اقتصاد نمی‌خواهید؟! مگر کشاورزی نمی‌خواهید؟! کشاورزی حتماً باید چهار فصل داشته باشد: ﴿أَفَوَآتَهَا فِي أَرْبَعَةٍ أَيَّامٍ﴾ [۳۱] این فصول چهارگانه باید باشد تا کشاوری سامان بپذیرد. فرمود همه این کارها را ما انجام دادیم، قسم به خود ما که ناظم این عالم هستیم و کار ما طبق نظم است، اینها را خفه خواهیم کرد. همین‌طور است! به پیغمبر فرمود نگران نباش! اینها از طرف راست می‌آیند، از طرف چپ می‌آیند، عزه عزه می‌آیند، متفرقه می‌آیند، قصد مسخره دارند، بی‌ادبی دارند، فرمود نگران نباش! ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ﴾، اینها را بردارم یک افراد دیگر بیاورم، چه اینکه برداشت: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾، ما همیشه حرف اول را می‌زنیم. ما سابق هستیم، اینها مسبوق هستند. در قضا و قدر ما حاکم است، اینها محکوم هستند. فرمود: ﴿فَدَرَّهُمْ﴾؛ یک چند صباحی اینها را رها کن که اینها خوض کنند، بازی کنند، تا اینکه ﴿حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾، به هر حال امتحان باید به مقام کامل برسد. در تمام شرایط اینها امتحان می‌شوند.

این طور نیست که ذات اقدس الهی به مجرد اینکه کسی بی‌راهه رفته او را بگیرد. نه، فرمود ما املاء می‌کنیم، مهلت می‌دهیم. «املاء»؛ یعنی امهال. مهلت می‌دهیم تا به هر حال این به پایان کار برسد. قسمت ۸/ معارج/ تسنیم

یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه دارد که «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِثْبَالًا وَإِدْبَارًا فَإِذَا أُفْبِلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ» [۲۰] فرمود شما بررسی بکنید انسان گاهی حال مناسب دارد، گاهی حال مناسب ندارد نه تنها مریض است و سالم است نه، حال عادی هم که باشد گاهی مناسب است گاهی شاداب است، گاهی آماده است. فرمود زمانی که آمادگی دارید، نوافل را از دست ندهید، نه تنها نماز اول وقت، نافله آن را هم بخوانید «وَإِذَا أُدْبِرَتْ» اگر زمستان شد، پاییز شد، این دل گاهی بهار است و گاهی پاییز. اگر بهار بود «فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ» نماز شب یادتان نرود، نافله‌ها یادتان نرود، زیارت عاشورا یادتان نرود و دعای توسل یادتان نرود و... «وَإِذَا أُدْبِرَتْ» یک وقتی خسته‌اید، آمادگی ندارید «فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ» فقط مواظب باشید که واجبات از شما ترک نشود. اینکه حالات دو قسم است: یک وقتی پاییز است، یک وقتی بهار، این جزء «فَالْمَلَقِيَّاتِ ذِكْرًا» است، این عاصفات است، این جزء ناشرات است، این جزء مرسلات است. این یال اسب را که پُر مو است و منظم است می‌گویند عرف، فرمود اینها مرسلاتی هستند منظم، دسته‌بندی شده، بدون فاصله، پُر پشت، اینها این جور می‌اند. پس در درون دل ما هم یک بهار داریم یک زمستان داریم به هر حال حالات فرق می‌کند، گاهی آدم حالش را ندارد، گاهی هم بعضی از دوستان می‌خواهند شوخی بکنند، آدم حال شنیدنش را هم ندارد، گاهی می‌بینید مرتب می‌گوید و می‌خندد. فرمود این حالات شما که مختلف است، هر کدام یک پیامی دارد، اینها گاهی عاصفات‌اند، گاهی ناشرات‌اند، گاهی مرسلات‌اند، گاهی ملقیات‌اند؛ این قول پنجمی است که جناب فخر رازی ذکر می‌کند. البته این در ردیف قول اول و دوم نیست؛ ولی به هر حال انسان یک «جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» [۲۱]

بنابراین خود انسان هر حالتی که در او پیدا شد یک پیامی دارد برابر آن پیام باید عمل بکند. این اقوالی است پنج‌گانه، قول اول و دوم معروف بین اصحاب است، قول سوم و چهارم و پنجم شایسته است برابر تدبیر است، ولی حواسمان جمع باشد که تنها برای حوزه و دانشگاه ملائکه نمی‌آیند فراشی بکنند، در مزرعه‌ها هست، در مرتع‌ها هست، در کشتیرانی‌ها هست، در هواپیمارانی‌ها هست، در طب و امثال طب هست، همه‌جا مدبرات الهی است: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ» [۲۲] و مانند آن. قسمت ۲/مرسلات/ تسنیم

مدارا

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

و نیکی با بدی یکسان نیست؛ (بدی دیگران را) با شیوه ی بهتر (که نیکی است) دفع کن، که این هنگام آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوست گرم می‌شود (و عداوتش نسبت به تو تمام می‌شود).

در برابر کسانی که مردم را به خدا دعوت می کنند افراد بی تفاوت و ناهل و بدرفتاری پیدا می شوند که اگر مبلغ دین، با اخلاق خوش و سعه ی صدر با آنان برخورد نکند توفیقی حاصل نمی شود. این آیه سفارش می کند که بدی ها را با خوبی پاسخ بده و اهل انتقام نباش؛ همان گونه که در دعای مکارم الاخلاق، امام زین العابدین علیه السلام از خداوند می خواهد که به او توفیق دهد که در برابر غیبت مردم از او، نیکی مردم را بگوید و از بدی آنان بگذرد و هر کس با او قطع رابطه کرد با او معاشرت کند. بارها در سیره ی پیامبر اکرم و اهل بیت معصوم آن حضرت نمونه هایی از این برخوردها را می خوانیم که سرسخت ترین مخالفان را به طرفدار آنان تبدیل کرده است.

مردم چند دسته اند:

کسی که دوست خود را حفظ می کند.

کسی که دوست خود را نسبت به خود بی تفاوت می کند.

کسی که دوست خود را به دشمن تبدیل می کند.

کسی که دشمن را به دوست تبدیل می کند.

روش برخورد با مخالفان

مخالفان به چند دسته تقسیم می شوند که باید با هر کدام به نحوی عمل کرد:

*گاهی افرادی به خاطر جهل و نادانی در برابر حق قرار می گیرند و دشمنی می کنند که این آیه دستور محبت و برخورد احسن می دهد.

در آیات دیگر نیز در این باره آمده است:

۱- و هنگامی که نادانان ایشان را (به سخنی ناروا) مخاطب سازند، با آنها سخنی مسالمت آمیز یا سلام گویند. «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما(۳۴)»

۲- و چون بر بیهوده و ناپسند بگذرند، با بزرگواری بگذرند. «و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما(۳۵)»
*گاهی مخالفت افراد بر اساس شک و تردید است که باید با آنان از طریق استدلال و برطرف کردن شبهات برخورد کرد.
شک در مورد خداوند. «أفی الله شک(۳۶)»...

شک و تردید در مورد قیامت و رستاخیز. «ان کنتم فی ریب من البعث(۳۷)»

تردید در مورد نزول وحی و کتب آسمانی بر پیامبر. «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا(۳۸)»
*گاهی مخالفت بر اساس حسادت است که باید با اغماض برخورد کرد.

برادران یوسف اعتراف به حسادت و خطای خود کردند، که با وعده آمرزش حضرت یوسف روبرو شدند. «آنا کنا لخطائین... لا تثریب علیکم الیوم(۳۹)»

هابیل، در مقابل حسادت برادرش قابیل گفت: اگر تو قصد کشتن من را داری، من (هرگز) دست به چنین کاری نمی زنم. «لئن بسطت الیّ یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک(۴۰)»

*گاهی مخالفت به خاطر حفظ موقعیت و رفاه و کامیابی های مادی است. در این موارد اتمام حجت کافی است و آیات

«ذرهّم»(۴۱) (آنان را به حال خود واگذار) و «اعرض عنهم»(۴۲) (از آنان رویگردان و دوری کن) مطرح است.

*گاهی مخالفت، در قالب کارشکنی و هجو و تضعیف ایمان مردم است که برخورد با این گروه را آیات ذیل در قالب برخورد شدید

با آنان و قطع رابطه و دستگیری و گاهی اعدام مشخص می کند:

«واغلظ علیهم» (۴۳) با سختی و شدت با کفار برخورد کن.

«اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و يستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره» (۴۴) و چون بشنوید که به آیات خدا کفر می ورزند و آنان را به مسخره می گیرند، نباید با آنان بنشینید تا به گفتاری دیگر بپردازند.

«لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء» (۴۵) یهود و نصاری را دوست و سرپرست خود نسازید.

«اخذوا و قتلوا تقتیلاً» (۴۶) کفار را بگیرید و به شدت به قتل رسانید.

*گاهی دشمنی آنان با دست بردن به اسلحه و مبارزه ی مسلحانه است که قرآن می فرماید: «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم...» (۴۷) همان گونه آنان بر شما تعدی کردند باید با آنان مقابله به مثل کنید.

بعضی در تفسیر آیه ی ۴۰ سوره ی شوری «و جزاء سیئۀ سیئۀ مثلها» گفته اند: مراد این است که اگر بدی کسی را با بدی پاسخ داد شما هم مثل او هستی، چنانکه در آیه ی ۴۳ همان سوره می فرماید: «و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور» و کسی که تحمل بدی مردم را داشته باشد و از آنان بگذرد، این از تصمیمات شایسته است.

۱- یکی از راههای دعوت الی الله آن است که تنش زدایی نماییم و بدی دیگران را با نیکی دفع کنیم. «و من احسن قولاً ممّن

دعا الی الله... اذفع بالتی هی احسن»

۲- فکر نکنید مرور زمان مسایل را کهنه می کند و همه چیز فراموش می شود. (برخوردهای مثبت و منفی هرگز یکسان نیست، و آثار آن در عمق روح افراد باقی می ماند. «لا تستوی الحسنه و لا السیئه»

۳- یک نمونه ی عملی دعوت به سوی خدا (که در آیه ی قبل آمده بود) دفع بدی های مردم با برخوردهای خوب است. «اذفع بالتی هی احسن»

۴- در برخورد با مخالفان، اخلاق نیک کافی نیست، تهاجم اخلاقی لازم است «اذفع بالتی هی احسن» (دفع بدی های دشمن با روش نیکو کافی نیست، بلکه به نیکوترین روش ها و برترین رفتارهای اخلاقی نیاز است).

از محبت خارها گل می شود

از محبت سرکه ها مل می شود

۵ - کیمیای واقعی، آن نیست که مس را طلا کند، بلکه برخوردی است که دشمنی را به محبت تبدیل نماید. «اذفع بالتی هی احسن» (روز فتح مکه شعار بعضی از مسلمانان «انتقام، انتقام» بود ولی پیامبر اکرم فرمود: امروز روز انتقام نیست بلکه روز رحمت و مرحمت است).

۶- سعه ی صدر شرط توفیق در تبلیغ است. «اذفع بالتی هی احسن -... کانه ولی حمیم»

۷- توجه به نتیجه ی کار، انگیزه ی انسان را بالا می برد. (اگر بدانیم که نتیجه ی برخورد خوب، تبدیل دشمن به دوست است، انگیزه ی این کار در ما زیاد می شود. «اذفع بالتی هی احسن -... کانه ولی حمیم»

۸ - در رفتارهای شایسته، اگر دشمن دوست نشود لاقلاً حیا و شرمندگی در او به وجود می آید و او را به رفتار دوستانه وادار می کند. «کانه ولی حمیم»

۹- ارزش دوست به گرمی اوست. «ولی حمیم»

تفسیر نور / قرائتی / فصلت ۳۴

تولی و تبری

سوره مبارکه «ممتحنه» که در مدینه نازل شد بخش وسیعی از این سوره درباره تبری و تولی است. آغاز این سوره اعلام خطر دشمنان مهاجم هست که مبادا نسبت به اینها تولی داشته باشید. سابقه سوء اینها را فراموش نکنید. امتداد و ادامه آن بدکاری و بدرفتاری و اینها را هم فراموش نکنید. هیچ پیوندی هم با اینها نداشته باشید.

در آیه هشت و نه فرمود درست است که کفار مشکل مکتبی دارند؛ ولی کافرانی که با شما بد نکردند، بد نمی‌کنند، فقط در حدود انسانی یک سلسله روابط عادی دارند، خدا نهی نمی‌کند که شما با اینها رابطه نداشته باشید، بلکه برّ و نیکی نسبت به اینها خوب است اجرای عدل نسبت به اینها خوب است و مانند آن. تنها خداوند شما را از گروهی نهی می‌کند که اینها هم سابقه سوء داشتند، هم لاحق سوء داشتند، هم در صدد ایذاء و اذیت هستند.

در سوره مبارکه «توبه» در چند بخش فرمود اینها اصلاً قانونی بین خود و بین شما قائل نیستند. اگر تعهدی کردند، امضایی دارید، مادامی که اینها عهد را رعایت می‌کنند، شما هم عهد را رعایت کنید. آیه هفت به بعد سوره «توبه»: ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾، این مشرکین و این ملحدین مادامی که به تعهد خود عمل می‌کنند شما هم به تعهد خودتان عمل بکنید. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾؛ شما قسط و عدل را نسبت به اینها هم رعایت کنید؛ ولی بدانید اینها به عهدشان وفا نمی‌کنند. ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ﴾؛ اگر اینها پیروز بشوند دستشان برسد، ﴿لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَإِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾؛ هیچ تعهدی، هیچ امضایی، هیچ قراردادی، هیچ کنوانسیون، هیچ میثاق بین‌المللی را رعایت نمی‌کنند، اینها این چنین هستند. ﴿لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَإِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾، گرچه به حسب ظاهر با دهن و زبان ﴿يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾؛ اما ﴿وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾، این در آیه هشت. قسمت ۶/ممتحنه/تسنیم

اکثر آنها فاسق هستند. آنکه کافرند و اهل دوزخ‌اند. نه نسبت به این تعهدات و رعایت کردن موثیق و امضا و امثال آن هستند. ممکن است چند نفر داخل آنها پیدا بشود که به امضای خود عمل بکنند، ولی اکثر آنها ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَإِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾.

در آیه ده فرمود: ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَإِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾؛ اهل تعدی هستند. اصولاً عداوت را عداوت گفتند برای اینکه تعدی می‌کند از مرز خود. آن‌که از مرز خود به مرز دیگری تعدی می‌کند، به او می‌گویند «عدو». این کلمه دشمن آن قدرت را ندارد که معنای ادبی عداوت را بفهماند. این لطایفی که در لغت عرب هست هرگز در فارسی با همه قدرتی که هست آن را نمی‌تواند ترجمه کند. عداوت یعنی از مرز خود تعدی می‌کند.

فرمود اینها این چنین هستند، در آیه دوازده فرمود: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾، تمام تلاش و کوشش اسلام این است که به هر حال اینها کافرند و باید تبلیغ بشود تعلیم بشود، ممکن است نپذیرند؛ ولی به هر حال انسان که هستند. آن آیه هشت که فرمود: ﴿إِلَّا وَإِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾، ناظر به همین است. آیه ده که فرمود: ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَإِلَّا وَلَا ذِمَّةً﴾، همین است. آیه دوازدهم که فرمود: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ﴾؛ یعنی سوگند، یعنی میثاق، یعنی تعهد، یعنی قطع‌نامه. ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ

عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ ﴿۱﴾ این دیگر ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾، حالا آن افراد عادی که کاری از آنها ساخته نیست هیچ! عمده رهبران کفر هستند، چرا؟ نه برای اینکه کافرند، برای اینکه اصلاً این یک اصل مشترک بین المللی است امضای هر کسی محترم است. ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾، چرا؟ چون، ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾، نه «لا إيمان لهم». شما ببینید امروز قطع نامه صادر می کنند بعد عمل نمی کنند، با این نمی شود زندگی کرد. تا انسان قدرت نداشته باشد، باید چوب بخورد. نفرمود چون کافرند، چون کافر را در آیه هشت فرمود که خیلی از کفار هستند که می توانید با آنها هم زندگی کنید؛ اما آن کسی که هیچ امضایی را قبول نمی کند، هیچ قطع نامه ای را قبول نمی کند، چگونه می توانید با او زندگی کنید؟ ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾؛ یعنی یمین، قطع نامه، سوگند، میثاق، کنوانسیون، امضا. اگر عزیز بودید اینها دست بردارند، اگر ذلیل بودید اینها حمله می کنند. ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ﴾، پشت سر هم از این بدعهدی کفار سخن می گوید. ﴿وَهُمْوَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾، شما که جنگ هشت ساله را شروع نکردید، چندین بار حمله کردند شما ساکت شدید، بعد دفاع کردید. فرمود: ﴿هُم بَدَءُوكُمْ﴾ در جریان این هشتاد جنگ و غزوه سربیه و غزوه ای که بر اسلام تحمیل کردند اینها بودند، ﴿هُم بَدَءُوكُمْ﴾. فرمود اینها ابتداگر جنگ بودند. ﴿وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوْ تَخَشَوْهُمْ قَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ﴾؛ آن خدایی که به شما دستور دفاع داد، از او هراسناک باشید او مدافع شماست. الان هم شما ببینید اگر فلسطین است همین طور است، اگر یمین است همین طور است. حالا یا جنگ جهانی است یا نیابی است همین طور هستند، خوی استکبار همین طور است. فرمود: ﴿إِنَّمَا يَنْهَأكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ﴾، اول این سوره مبارکه «ممتحنه» این است: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ﴾، وسط های این سوره همین جریان تبری از کفار است. آخرین آیه این سوره که آیه سیزده است همین است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، شما یک تولی و تبری دارید تبری خودتان را نسبت به اینها باید اعمال بکنید و گرنه باید ذلیل باشید. ﴿لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْأَخِيرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾، تنها دشمن انسان مرگ اوست که دین آمده مرگ را معنا کرده، این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) در همان بحبوحه تیر آمدن روز عاشورا بود که فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ»؛ [۱] فرمود یاران من! صبر کنید، مرگ پلی است زیر پای شما، تمام لذت ها برای آن طرف است. این طور نیست که غولی باشد که شما را آزار کند، نخیر! مگر پلی است که شما روی این پل پا می گذارید می روید آن طرف. «هَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ»، پس اول سوره، وسط سوره، آخر سوره تبری از کفار است. قسمت ۶/ممتحنه/تسنیم

مرض قلب

اقسام قلب های مریض و حمل وصف مذکور در آیه بر ضعیف الایمان

بخش دیگر درباره این تعبیری است که فرمود «مَرَضٌ» هست، این «مَرَضٌ» گاهی بیماری های مُزمن است، گاهی بیماری های قابل علاج است، گاهی بیماری های غیر قابل علاج است. در سوره مبارکه «احزاب» بیمارها را در کنار منافقین ذکر کرده است، معلوم می شود که منافقین مبتلا به بیماری هایی؛ نظیر غده سرطان هستند که «صعب العلاج» است یا برای بعضی ها علاج پذیر نیست و دیگران که «ضعیف الایمان» هستند آنها هم قلبشان بیمار است؛ البته قابل درمان می باشد. آیه شصت سوره مبارکه «احزاب» این بود: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾؛ بعضی منافق هستند، بعضی ها ضعیف الایمان

می‌باشند و برخی‌ها هم هستند که نسبت به نظام، نسبت به جامعه و نسبت به امت اسلامی بی‌وفا هستند، اینها سعی می‌کنند جامعه را ناآرام بکنند؛ نوشته‌های اینها، گفتار اینها و رفتار اینها یک ناامیدی و ضعف را در جامعه تولید می‌کند، اینها را می‌گویند «مُرَجِف». «مُرَجِف» از «رَجَفه» است و «رَجَفه» یعنی لرزان؛ اینکه می‌گویند «أراجیف»، اخباری که پایه ندارد را می‌گویند «أراجیف». کسی که چیزی می‌نویسد یا چیزی می‌گوید و جامعه را ناامید می‌کند، اینها جزء «مُرَجِفون» هستند؛ اینها در صدر اسلام هم در مدینه بودند. اگر چیزی واقعاً برای خود ما حلّ نشد، چرا جامعه را بلرزانیم؟! چرا در جامعه ناامیدی ایجاد کنیم؟! اگر راه حلّ داریم که حلّ بکنیم، اگر راه حلّ نداریم، از طرف گفته و نوشته ما جامعه نلرزد! در صدر اسلام فرمود یک عدّه منافق بودند، یک عدّه «ضعیف الایمان» و یک عدّه هم «أراجیف» پخش می‌کردند که نوشته اینها «رَجَفه» ایجاد می‌کرد؛ یا رفتار اینها، گفتار اینها، منش و کنش اینها «رَجَفه» ایجاد می‌کرد، اینها جزء «مُرَجِفون» هستند، فرمود اینها باید دست بردارند! بنابراین آنچه در سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است آمده، خیلی روشن نیست که ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ اینها منافق باشند، چون قرآن کریم افراد «ضعیف الایمان» را هم به عنوان ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ نام می‌برد. قسمت ۱۱/محمد/تسنیم

صد عن سبیل

مصدر و فعل صد هم لازم است هم متعدی

باطل شدن نقشه‌های مصدودکنندگان سبیل الهی در دنیا

بعد می‌فرماید کسانی که راه خدا را می‌بندند، نه خودشان می‌روند و نه می‌گذارند دیگران راه خدا را طی کنند ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این «صدّ» با «صاد» را قبلاً هم ملاحظه فرمودید، هم یعنی «إنصرفوا بأنفسهم» و هم «صرفوا وجوه الناس عنه»؛ هم انصراف خودشان را می‌رساند، هم صرف دیگران را. قبلاً گذشت که فرمود: ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ﴾ [۲۳] اینها هم «نائی» هستند و خودشان از دین دور هستند، هم «ناهی» می‌باشند و دیگران را از دین دور می‌کنند ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ﴾. «نائی» که می‌گویند حج تمتع برای «نائی» است، حج «قران» و «افراد» برای کسی است که «نائی» نباشد و نزدیک باشد این است، «نائی» یعنی دور؛ اینها هم خودشان دور هستند و هم دیگران را نهی از معروف می‌کنند ﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ﴾، این‌جا هم فرمود: ﴿وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى﴾؛ حق برای آنها روشن شد! اگر معجزه بود دیدند، اگر بحث بررسی آیات قرآن کریم بود آنها بودند و دیدند، اگر منش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود را دیدند، اینها کسانی هستند که هیچ آسیبی را به خدا نمی‌رسانند و کلّ کارهای اینها را خدا در دنیا باطل می‌کند، نه آخرت! قسمت ۱۱/محمد/تسنیم

وضع دنیا این است و آخرت هم همین‌طور است! درست است که ما عالم را به دو قسمت تقسیم می‌کنیم، ولی کلّ این مجموعه محکوم آن اصل کلی است؛ اگر فرمودند آسمان و زمین به حق است، قبل از تبدیل، حین تبدیل و بعد از تبدیل هم به حق است؛ اگر فرمود: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ [۲۸] یا ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾ یا ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ﴾ یا ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، همه این بخش‌ها - «أرض» و «سما» دنیا، «أرض و سما» آخرت، انسان در دنیا، انسان در آخرت - کلّ این مجموعه یک واحد است، ما حالا آمدم تقسیم کردیم. ما مسافری هستیم که به حَسَبِ خودمان داریم تقسیم می‌کنیم، وگرنه این سیر همین‌طور از دنیا به آخرت دارد می‌رود و آنچه از ذات اقدس الهی صادر شده است فیض واحد است؛ منتها حالا در این مقطع اوّل اسم آن دنیا است، مقطع میانی اسم آن برزخ است و در مقطع پایانی اسمش معاد می‌باشد. قسمت

۱۱/محمد/تسنیم

نفاق

سوره مبارکه که اوضاع منافقین را ترسیم می‌کند، می‌فرماید چون اساس خطر، محبت دنیاست و این گروه گرفتار این خطر بودند که «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» [۱] آن وقتی که اسلام قدرتی نداشت و منافعی در دست او نبود، اینها صریحاً کافر بودند. وقتی حکومت مرکزی در مدینه تشکیل شد، قدرتی پیدا کرد، منافعی را به همراه داشت، اینها برای دوری از آن خطر و نزدیکی به این خیر و برکت، اسلام آوردند؛ اما باطناً کافر بودند و ظاهراً مسلمان. قسمت ۳/منافقون/تسنیم

عقل و سَفَه نزد منافق این است که کلّ دنیا تا مرز مرگ است و مرگ پوسیدن است. نه قبل از دنیا آمدن خبری بود، نه بعد از مُردن خبری است. این دو نیش زندگی و جهان‌بینی نزد یک منافق است و این را هم عقل می‌پندارد، ماورای این را هم سَفَه و ارتجاع و عقب‌افتادگی تلقی می‌کند، این عقل نزد اوست؛ اما آن که عقل‌آفرین است می‌گوید مرگ از پوست به درآمدن است، نه پوسیدن و حقیقت، از قبل از مرگ شروع می‌شود تا بعد از مرگ و این محدوده یک محدوده معبر و گذرای آزمون است. این چیزها را ذات اقدس الهی می‌فرماید انبیا به شما یاد می‌دهند. این چیزها در جایی نوشته نیست، نزد کسی نیست. انبیا چهار کار می‌کنند: یکی ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾؛ یکی ﴿وَ الْحِكْمَةَ﴾؛ یکی ﴿وَ يُزَكِّيهِمْ﴾ [۲] چهارمین این است که ﴿وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [۳] چیزهایی به شما یاد می‌دهند که جایی نوشته نیست. خودتان هم هرچه تلاش و کوشش بکنید نمی‌توانید اینها را یاد بگیرید. نه تنها به ما که فرد عادی هستیم، به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ﴿وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾، نه «ما لم تعلم». این «کان» منفی آن بار علمی را دارد؛ یعنی شما آن نیستید که یاد بگیرید. می‌خواهید پیغمبر باشد غیر پیغمبر باشد، این حرف‌هایی که ما می‌زنیم هیچ جا نیست؛ برزخ یعنی چه؟ ساهره معاد یعنی چه؟ بهشت یعنی چه؟ جهنم یعنی چه؟ جایی است که هیزمش خود ظالم است! این اصلاً به ذهن شما نمی‌آید، این در کجا نوشته است؟ ﴿وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [۴]

الآن هم که ده‌ها بار انسان گفت خیلی‌ها درک نمی‌کنند که ظالم، اختلاسی، خودش گُر می‌گیرد، خودش می‌شود هیزم نسوز، نه هیزم بسوز. به هر حال هیزم می‌سوزد خاکستر می‌شود تمام می‌شود. درختی این ظالمین می‌کارند که آب آن آتش است؛ یعنی با آتش رشد می‌کند. این را چه کسی می‌فهمد؟ فرمود و شجره‌ای است که ﴿تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴾ [۵] درخت نسوز هم هست. همان طوری که آب باعث رشد و پرورش درخت است، آتش قیامت باعث رشد و پرورش درخت نسوز است. این طور نیست که حالا خاکستر بشود. حالا این را چه کسی می‌فهمد؟ فرمود پیغمبر هم باشی نمی‌دانی. این ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ یک مطلب است؛ یعنی ممکن است بعضی از مطالب را شما خودتان اگر عاقل باشید فکر بکنید برسید؛ اما این چهارمی در دسترس کسی نیست: ﴿وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، نه «ما لا تعلمون»، شما یعنی جوامع بشری آن نیستید که بدانید.

این را ذات اقدس الهی فقاقت می‌داند، این را عقل می‌داند، می‌فرماید عقل یعنی چیزی که اینها را ما می‌گوییم بفهمد، فقاقت یعنی این چیزی که ما می‌گوییم را بفهمد. منافق که می‌گوید: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ [۶] تمام جهان‌بینی او بین میلاد و مرگ است، همین! نه قبل از او مقدراتی را قائل است، نه بعد از مرگ برزخ و قیامت و سؤال و جوابی قائل است. در همین محدوده خط‌کشی میلاد و مرگ جهان‌بینی اوست و لاغیر! یک چنین آدمی که مدار بسته فکر می‌کند، دین را سَفَه می‌داند و متدین را سفیه تلقی می‌کند. می‌گوید: ﴿أَنْ نُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾، آن‌گاه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾، این فحش خودتی نیست! این یک تحلیل است. «السفه ما هو»؟ «السفيه من هو»؟ اینکه حضرت باری تعالی می‌فرماید که ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾، این نظیر فحش نیست که زید به عمرو بگوید، عمرو بگوید خودتی! این یک تحلیل عقلی است که سَفَه چیزی دیگر است، سفیه کسی دیگر است.

شما اگر بدانید عالم یعنی بود و نبود تا کجاست، ناچار می‌فهمید که باید و نباید هم تا کجاست. اینها که این طور فکر می‌کنند؛ یعنی در مدار بسته بین مرگ و میلاد فکر می‌کنند، مال به هر طریقی که به دست بیاید نزد اینها زیرکی و عقل و درایت است. قرآن کریم می‌گوید مالی که نه به گذشته آسیب برساند، نه به آینده صدمه وارد کند، آن مال، مال عقلی است. جریان انفاق و کمک کردن به مردم مستحق را دین چه می‌گوید؟ البته مستحضرید که اگر کسی به دیگری وام بدهد، اینکه مرحوم شهید و دیگران هم تابلوی در بهشت را مرقوم فرمودند طبق روایات ما همین است که اصلاً دم در بهشت نوشته است که قرض الحسنه یکی هجده برابر ثواب دارد، صدقه یکی ده برابر. با قرض الحسنه حرمت و آبروی شخص محفوظ است، او کار می‌کند کنار سفره خودش می‌نشیند؛ لذا صدقه یکی ده برابر ثواب دارد، قرض الحسنه یکی هجده برابر. این تابلوی دم در بهشت است. این طور که شهید از خودش نقل کرده است. این معنا را چه کسی می‌فهمد؟ که دم در بهشت در تابلوی این مطلب را نوشته است که قرض الحسنه یکی هجده برابر، صدقه یکی ده برابر! فرمود این چیزها را که ما به شما یاد می‌دهیم این در جایی نوشته نیست که شما بروید بخوانید؛ ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾، نه «ما لا تعلمون». به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾. قسمت ۳/ منافقون/تسنیم

غیبت

غیبت یک بحث فقهی دارد که جزء محرمات و از گناهان کبیره است، یک بحث اخلاقی هم دارد. غیبت در اخلاق، غیر از غیبت در فقه است. مرحوم شیخ انصاری را خدا غریق رحمت کند! ایشان فقیه بود، در بحث مکاسب محرّمه مستحضرید غیبت را که ذکر می‌کند [۱۸] - چون محل ابتلای خیلی‌ها در حوزه و غیر حوزه می‌باشد - می‌فرماید ما حالا بحث کنیم که منشأ غیبت را پیدا کنیم! آنجا بحث درباره حکم فقهی نیست، فرق اساسی فنّ اخلاق و فنّ فقه این است که فقه فقط باید و نباید را می‌گوید که چه چیزی حلال است و چه چیزی حرام است؟ چه چیزی صحیح است و چه چیزی باطل است؟ اما اخلاق، فنّ است - فنّ یعنی فنّ - بحث می‌کند چگونه می‌شود که انسان امر به معروف نمی‌کند، نهی از منکر نمی‌کند، ولی غیبت می‌کند؟! این غده از کجا پیدا می‌شود؟ منشأ این درد چیست؟ درمان این درد چیست؟ این می‌شود فنّ اخلاق. اخلاق، فنّ است، کاری به فقه ندارد؛ در فنّ اخلاق، تلاش و کوشش انسان این است که طیببانه که ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾ [۱۹] این را پیدا کند که چطور من آن کاری که واجب است را انجام نمی‌دهم، اما آنچه حرام است را انجام می‌دهم؟! منشأ آن چیست؟ آنچه من باید به دیگری بگویم این کار حرام است، انجام نده! او را امر به معروف و نهی از منکر کنم! این کار را نمی‌کنم، اما پشت سر او به راحتی غیبت می‌کنم! چگونه می‌شود که آدم از طرفی آن واجب را نمی‌گوید و حرام را می‌گوید؟ و از طرف دیگر سنگ اسلام را به سینه می‌زند؟ چنین کسی با این کار دو تا معصیت کرده است: یکی ترک امر به معروف که معصیت است، دیگری فعل غیبت که معصیت است؛ در هر دو جا هم سنگ اسلام را به سینه می‌زند! این یک فنّ است که آدم چگونه گرفتار غده‌ای می‌شود که دو تا گناه می‌کند و هر دو را هم به حساب اسلام می‌آورد؛ البته این کار شیخ انصاری نیست! اخلاق یک چیز دیگری است، چون انسان که تا نفس را نشناسد، تا شئون نفس را نشناسد، تا تک‌تک قوا را نشناسد، این از شیخ انصاری بر نمی‌آید! پرسش: ...؟ پاسخ: امر به معروف بر همه واجب است؛ اما فنّ اخلاق قوی‌تر از فقه و اصول است، اخلاق یک چیزی دیگر است! امر به معروف بر ما واجب است؛ یعنی چیزی را که بر ما واجب و مسلم است و می‌دانیم را اول باید تعلیم، تبلیغ، تبشیر و انذار کنیم، بعد وقتی معلوم شد که این شخص عالماً عامداً بی‌عفافی می‌کند، بر ما واجب است که امر به معروف کنیم یا می‌دانیم که این کار اختلاس است، باید جلوی آن را بگیریم و بگوییم اختلاس حرام است، سرقه حرام است، غیبت حرام است. این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج/البلاغه است که فرمود چرا آسمان می‌روید؟ شما مشکل زمینی خود را حلّ نکرده، به فکر آسمان هستید؟! چرا سقف را نگاه می‌کنید؟ چرا آسمان را نگاه می‌کنید؟ این که در بخش

پایانی سوره مبارکه «احزاب» فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾؛ [۲۰] فرمود چرا آسمان می‌روید؟ «الامانة، الولاية الكليّة الالهية»، اینها سر جای خود محفوظ هستند، اینها را از ما نمی‌خواهند! این را حضرت صریحاً در نهج/البلاغه [۲۱] فرمود، همین مالی که به دست شما دادند، این امانت است، این را حفظ کن! منظور از امانت در آیه همین امانت است. آن امانتی که برای انبیا و اولیاست را که از من و شما نخواستند! ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾، این وجوهاتی را که به دفتر شما دادیم، این اموالی که به بانک دادیم، اختلاس نکنید، آبروی بانک را نبرید، آبروی ملت را نبرید، به اقتصاد آسیب نرسانید! اگر ما به همین آیه عمل کنیم، این همه اختلاس‌های پشت سر هم نخواهیم داشت! فرمود چرا آسمان می‌روید؟ چرا آسمان را نگاه می‌کنید؟ این را حتماً یعنی حتماً به نهج/البلاغه مراجعه کنید! مسئله امانت را مراجعه کنید و تفسیر حضرت را نسبت به ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ نگاه کنید، فرمود حفظ مال مردم از آسمان و زمین سنگین‌تر است؛ شما ببینید که این اموال را به دست خیلی‌ها دادیم، به هر حال مشکل پیدا کرد، پس معلوم می‌شود کار سختی است. «کرم به باغ ارم کاشتیم و کرم بخورد ***» به زیر گوش هر که بگفتم کرم، بگفت کرم» خیلی‌ها در این چند سال انقلاب بودند که وقتی بیت‌المال به دست آنها رسید، مشکل پیدا کرده‌اند. فرمود چرا آسمان می‌روید؟ آن را که از من و شما نخواستند! بله، آن مقام شامخ ولایت علی و اولاد علی، اصلاً مقدر آسمان و زمین هم نیست، بله! اما این آیه آن را نمی‌خواهد بگوید، این آیه امانت‌های مالی را می‌خواهد بگوید. اگر مسئولین ما، دولتمردان ما، کسانی که بیت‌المال دست آنهاست، این مال مردم را باید به مردم برگردانند، ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. فرمود ذات اقدس الهی امانت را در برابر صوم و صلات و زکات قرار داد، در این صورت است که این جامعه یک جامعه متمدن می‌شود. ما حالا سر به آسمان کنیم و بگوییم منظور آیه این است؟! آن را که از من و شما نخواستند! بله، آن یقینی است که فقط علی و اولاد او باید آن بار را حمل کنند و مخصوص آنهاست؛ اما آنکه جامعه را متمدن می‌کند، همین حفظ امانت است، منزه شدن بانک‌ها، منزه شدن ادارات، منزه شدن دولت و دولتمردان از اختلاس در اموال است. شما هر روز می‌بینید که چیزی دارد کشف می‌شود! این دیگر با اسلامی بودن نظام سازگار نیست. قسمت ۱۶/حجرات/تسنیم

نتیجه گیری

نهایتاً آنچه تعیین کننده نتایج تفکرات، سیاستها و راهبردهای ذهنی در مرحله طرح ریزی و بکارگیری عقل نظری است عمل و اقدام است

آنجا که اراده، عزم و جزم میشود در ذهنیات و آنگاه که جنبه عینی و اجرائی می یابند وهله ای متفاوت است و لذا بایستی سعی شود دقیقاً و موکداً مورد نظارت و مشاهده قرار گیرد تا نتایج پیش بینی شده ذهنی به وقوع خارجی (خارج از ذهن) بپیوندد

برای این منظور هیچ راهی نیست الا عمل کردن به دستورات کسی که انسان را خلق کرده، آفریدگار انسان، که این دستورات توسط رسولان کرام ایشان به ما ابلاغ گردیده و رسیده است.

همین ارزش ها و ضد ارزشها است که زمینه ایجاد موفقیت در عمل و اجرا را مهیا می سازد.